



ماهنامه فرهنگی - اجتماعی شهرپور و مهر سال ۱۴۰۳، شماره ۲۰۰ - ۱۹۹
قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

اسرار اقیانوس ها و دریاها

سفر به دنیای
تکاورهای های قرن

گفتگوی خواندنی با
نوجوان موفق «زینب فیضی»



عملیات ثامن الائمه

در شهریور سال ۱۳۵۹ عراق به خاک ایران تجاوز کرد. خرمشهر از مهمترین بنادر ایران ۴۰ روز در مقابل دشمن بعثی مقاومت کرد؛ سپس به دست دشمن افتاد. سقوط خرمشهر در دل دشمن انگیزه ایجاد کرد تا از راه شرق کارون و شمال بهمنشیر، آبادان را به تصرف خود در بیاورد. با این وضعیت آبادان در یک محاصره ۳۳۰ رجه‌ای قرار می‌گرفت. امام خمینی (ره) فرمودند: «حصر آبادان باید شکسته شود!» عملیات ثامن الائمه در تاریخ ۵ مهر ۱۳۶۰، ساعت ۱ بامداد آغاز و به مدت ۳ روز به طول انجامید.

فرماندهان عملیات:

فرماندهی محورهای عملیات ثامن‌الائمه بر عهده سرداران شهید «حسن باقری» و «حسین خرازی» بود که شخصیت آنان در شکل‌گیری تشکیلات سازمان رزم سپاه، استراتژی قوای نظامی و موفقیت‌های بی‌نظیر آینده نقش بسزایی ایفا کردند. همچنین در این عملیات از فرماندهی بزرگانی چون شهید کلاهدوز و شهید سرتیپ فلاحتی باید نام برد.

دستاوردهای عملیات:

۱۵۰ کیلومتر از اراضی اشغالی آزاد شد.
۳ هزار نفر از نیروهای دشمن مجروح و به هلاکت رسیدند.
۱۶۵۶ نفر از نیروهای دشمن نیز به اسارت درآمدند.
۹۰ دستگاه تانک و نفربر دشمن به غنیمت گرفته شد.
۱۰۰ دستگاه خودرو و ۳ فروند هواپیما و هلیکوپتر دشمن منهدم شد.
ساحل شرقی رود کارون تصرف و تأمین گردید.



به نام خدا

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی

شماره ۲۰۰-۱۹۹، شهریور و مهر سال ۱۴۰۳

قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیر مسئول: رحیم نریمانی

سر دبیر: سمیه خزائی

دبیر تحریریه: فریبا حداد

ناظر تولید: سیده فاطمه رضایی

امور مشترکین: زهرا خسروی

ناظر فنی: پرستو سلیمانی

تلفن تحریریه: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۵۰

صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱

نشانی الکترونیکی: mag.navideshahed.com

آدرس: تهران - خیابان آیت الله طالقانی - کوچه شهید

غفارزاده - ساختمان بنیاد شهید و امور ایثارگران -

طبقه ششم - اداره کل اسناد و انتشارات

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

*مجله برای نوجوانان ۱۱ تا ۱۶ سال منتشر می شود.

*مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

فهرست

سرمقاله

۴

شعر

۵

کلام راهنما

۶

گپ و گفت

۸

حکایت

۱۰

گردشگری

۱۲

پژوهش

۱۳

معرفی فیلم

۱۴

شگفتی آفرینش

۱۶

خاطره بازی

۱۸

انس با قرآن

۲۰

فناوری

۲۲

مهارت زندگی

۲۴

پیشنهاد

۲۶

جدول

۲۷

تندرستی

۲۸

همدلی

۳۰

قهرمان دل ها

۳۲

داستان

۳۴

قهرمان من

۳۶

نامه من

۳۸

کمیک استریپ

۴۰

ورزش

۴۲

صفحه شما

۴۴

داستان مصور

۴۶

داستان

۴۸

سرگرمی

۵۰

سرمشق آزادی

زمین چرخیده است و دنیا از حماسه دفاع مقدس ما سرمشق می‌گیرد تا گردنی زیر بار زور نماند. داغ کودک بی‌گناه سرد نشود، گوش دنیا برای ضجه‌های زنان کر نگردد. همه از گوشه گوشه دنیا یک صدا بی‌مرز فریاد می‌زنند: «زنده باد فلسطین» حالا دیگر جغرافیا، فلسطین و مسجداً اقصی را به رسمیت می‌شناسد چون حافظه دنیا پر شده از هشت سال ایستادن و نبرد برای زنده نگه داشتن اسلام و انسانیت و حافظه آن هشت سال پر بود از عاشورا، کربلا، زنده نگه داشتن دین جد سیدالشهدا (علیه السلام).

این روزها جهان بیش از هر چیز به ما نشان می‌دهد آن چه در مرزها محصور نمی‌ماند «انسانیت» است. آزادی، سرمشقی بود که سیدالشهدا (علیه السلام) با خون خود نوشت، رزمندگان ایران در دفاع مقدس هشت سال از روی آن نوشتند و حالا آن الواح نورانی خود را به دست حماس و حزب الله رساندند تا آنها نیز از این امتحان سربلند بیرون بیایند. در مکتب امام حسین (علیه السلام) فرقی نمی‌کند کجای دنیا باشد، هر جا آه مظلومی بالا رود، برای ستاندن دادش از ظالم، فریاد ما تا عرش بلند است. این است مشق آزادی ... همان مشقی که دست‌های مسلمانان را محکم به هم گره می‌زند. امروز چه کسی می‌تواند تأثیر رشادت‌های رزمندگان دفاع مقدس دیروز را بر محور مقاومت امروز انکار کند؟ وقتی که آنها شهادت را افتخار و شهید را زنده می‌دانستند و روزی گیرنده از پروردگارشان (آل عمران ۱۶۹) آن هم در این دنیای مادی زده که افراد برای رسیدن به اوج آرزوهای خود حاضرند از روی جنازه‌های بقیه رد شوند، آنها کسانی بودند که سال‌ها قبل حاضر شدند جانشان را برای آرمانشان، دینشان، امامشان و مردمانشان فدا کنند. پس دیگر چه جای انکار است؟

باغبان

امام حسن عسکری (علیه السلام)

باغبان‌ترینی تو
باغبان‌ترین بابا
می‌پراکند دستت
عطر خوب نرگس را

با گلی که پروردی
هر کجا پر از شادی‌ست
سبزی جهان از اوست
او دلیل آبادی‌ست

در سکوت سامرا
نغمه‌ای تو، آهنگی
گرچه توی زندانش
خسته‌ای و دلتنگی

می‌تراود از نامت
حُسن و لطف و نیکویی
خوش به حال هادی که
تو جوانیِ اوپی

زهرا داوری

عطر صبحدم

با یاد خدا رفیق و مأنوس شدی
در ظلمت شب یگانه فانوس شدی

با اینکه تمام بت پرستان گفتند:
«تو شاعری و دُچار کابوس شدی»

در بیست و سه سال نور تاباندن حق
حتّی تو دمی مگر که مأیوس شدی!

با نغمه دلنشین تکبیر و اذان
گلدسته به جای زنگ و ناقوس شدی

تو عطر گل محمدی در صبحی
در صبح سپیدِ مهر مبعوث شدی

ریحانه نوری



اگر من امروز رهبر نبودم رئیس فضای مجازی کشور می شدم.

جملات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) درباره فضای مجازی:

کشورهای قدرتمند در فضای مجازی خط قرمز دارند.

نباید فضای مجازی را در اختیار دشمن گذاشت.

قوت در فضای مجازی حیاتی است.

مدیریت فضای مجازی جزو مسائل کلیدی کوتاه و میان مدت است.

ادب اسلامی با گسترش فضای مجازی کمرنگ می شود.

فضای مجازی در کشور ما در یک جهاتی واقعاً اول است.

فضای مجازی به اندازه انقلاب اسلامی اهمیت دارد و عرصه فرهنگی عرصه جهاد است.

اگر از فضای مجازی غافل شویم، اگر نیروهای مؤمن و انقلابی این میدان را خالی کنند مطمئناً ضربه خواهیم خورد.

هرکس به اندازه وسع و توان و هنر خود باید در این میدان حضور یابد.

گاهی شاید حرفی برای گفتن نداشته باشیم، اما می توانیم انعکاس کارهای خوب و هنری دیگران در فضای مجازی باشیم.

گاهی با یک کلام، یک جمله می توانیم باعث تقویت روحیه جناح مؤمن و انقلابی فعال در فضای مجازی بشویم.

باید جواب کار فرهنگی باطل آنان را با کار فرهنگی حق داد.

اهتمام لازم در برگزاری جلسات شورای عالی فضای مجازی به خرج داده نمی شود.

سیاست های اصولی در زمینه پهنای باند باید رعایت شود.

برنامه ریزی برای مقابله با تهدیدهای جدید فضای مجازی لازم است.

فضای مجازی فرصتی برای بصیرت آفرینی است.

گاهی انسان حرف حق را می تواند با استدلال قوی و بازبان شیوا و هنرمندانه بیان کند که این

حرف به گوش و چشم هزاران و شاید میلیون ها مخاطب برسد.





فاقرئوا ما تيسر من القرآن

آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید!

لطفاً خودتان را کامل معرفی کنید.

گردآورنده: فرزانه حداد

سلام زینب فیضی متولد ۱۳۹۰ از استان تهران. از سن ۴ سالگی به موسسه جامعه القرآن رفتم و روخوانی و روان خوانی قرآن را یاد گرفتم. از سن چهار و نیم سالگی شروع به حفظ قرآن کردم و با یاری خداوند در سن ۶ سالگی حافظ قرآن شدم.



چند جمله به هم سن و سالان خود بگویید.

«فارقثوا ما تيسر من القرآن» (آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید). احترام و نیکی به پدر و مادر. در انجام امور توکل به خدا داشته باشند. برنامه‌ریزی در انجام کارها و رسیدن به اهداف.

برنامه تحصیلی و شغلی شما برای آینده چیست؟

من تصمیم دارم در آینده فرد مفیدی برای جامعه باشم و مفید بودن خودم را در درس خواندن و ادامه تحصیل در مدارج بالاتر می‌دانم و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنم.

آیا از طرف نهادها حمایتی از شما شده است؟ و آیا کسی از مسئولین به استقبال شما آمده‌اند؟

بله در مسابقات دانش‌آموزی کشوری که اول شدم رئیس آموزش و پرورش منطقه ۴ آقای زمانی‌نژاد از بنده تقدیر کردند.

در پایان اگر مطلبی دارید بفرمایید؟

ابتدا از شما سپاسگزارم. از پدر و مادر و همچنین از معلم حفظم آقای واحدی ممنونم. آرزوی سلامتی مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) را دارم و برای ظهور آقا امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) دعای می‌کنم. همچنین نابودی دشمنان اسلام و اسرائیل جنایتکار را از خداوند متعال خواهانم.

در این مدت چه فعالیت‌هایی داشته و چه مقام‌هایی کسب کرده‌اید؟

مسابقات بین‌المللی امارات در سال ۱۳۹۸ برگزار شد و شرکت‌کنندگان این مسابقه زیر ۲۵ سال بودند که بنده با ۸ سال سن کوچکترین شرکت‌کننده و همچنین کوچکترین فردی بودم که جمهوری اسلامی ایران در طی ۵ دوره به این مسابقات اعزام کرد. نفر اول مسابقات کشوری دانش‌آموزی در رشته حفظ کل سال ۱۴۰۳ نفر اول مسابقات مشکلات در رشته ترتیل سال ۱۴۰۲ نفر اول مسابقات کل نیروهای مسلح در رشته حفظ کل نفر دوم مسابقات امام علی (علیه‌السلام) در رشته حفظ کل سال ۱۳۹۸ بودم و هم اکنون در کنار کارهای قرآن در رشته ورزشی والیبال به صورت حرفه‌ای فعالیت می‌کنم.

در کسب این موفقیت‌ها چه کسانی بیشترین تأثیر را در شما داشتند و حامی و مشوق شما بودند؟

مسلماً همه این موفقیت‌ها را مدیون لطف خدای مهربان هستم. بعد از آن، حافظ قرآن بودن برادر، بیشترین تأثیر را در من برای حفظ قرآن داشت و قطعاً حمایت‌های پدر و مادر و تشویق‌های معلم بسیار خوبم.

چه موضوعاتی ذهن شما را درگیر می‌کند؟

در زمان مدرسه بیشتر درس و کارهای قرآن و مسابقات و برنامه‌ریزی برای اینکه بتوانم به همه کارهایم برسم و از درس و کارهای قرآن و باشگاه والیبال عقب نمانم.

برای حل مشکلات خود بیشتر از چه کسانی کمک می‌گیرید؟ و اگر مشکل حل نشود چکار می‌کنید؟

برای حل مشکلاتم بیشتر با مادرم مشورت می‌کنم و از ایشان کمک می‌خواهم. تمام سعی‌ام را می‌کنم که مشکل را برطرف کنم ولی اگر نشد حتماً به صلاح من نبوده و برای حل آن به خداوند متعال توکل می‌کنم.

آیا فکر می‌کنید نوجوان موفق هستی؟ از بیست به خودتان چند می‌دهید؟

به نظر من در مورد این سوال خودم نباید پاسخ بدهم و دیگران باید بگویند که نمره من چند بوده و اینکه آیا توانستم موفق و یا تأثیرگذار باشم.



بانگ غزل‌های حافظ از شیراز

گردآورنده: زهرا طبرزدی



مکان و زمان تولد

حافظ گذشته مبهمی دارد. یکی خاندان او را از عراق عجم و اهل رودآور (نویسرکان) از توابع استان همدان دانسته و حافظ را متولد محله‌ای در شیراز. دیگری او را از اهالی کوهپایه اصفهان به شمار آورده که بعدها به شیراز کوچ کرده‌اند اما آن چه از اشعارش پیداست او شور و شوق وصف‌نپذیری به شیراز دارد. او یقیناً خود را اهل شیراز می‌داند. تاریخ تولدش هم به طور دقیق مشخص نیست اما با توجه به اشعاری که در آن به وقایع تاریخی اشاره می‌کند از جمله حکومت ایلخانی تاریخ تقریبی ولادت حافظ را بین سال‌های ۷۱۳ تا ۷۲۷ ه.ق یعنی در قرن هشتم می‌دانند.

از نام‌هایش..

نام او «محمد» است و در روزگار خود به نام‌های شمس‌الدین و حافظ معروف بوده. او القاب دیگری هم دارد که ظاهراً پس از مرگ به او نسبت داده شده که معروف‌ترین آن «لسان‌الغیب» است. القاب دیگرش عبارتند از: خواجه، ترجمان‌الاسرار، سلطان‌الشعرا و...

بهار زندگی

نقل است که حافظ در دوران کودکی شاگرد نانوای بوده و در مکتبی نزدیک همان نانوائی به علم و تحصیل پرداخته است. او در اشعار خود به حضور در مدرسه، چهل سال تحصیل علم و فضل و حفظ قرآن با قرائات مختلف اشاره کرده و به همین دلیل «حافظ» لقب گرفته است.

شعر؛ عصاره زندگی او

مهم‌ترین وجه زندگی حافظ دوران شاعری اوست. او که با تأثیر از غزلیات خواجه‌ی کرمانی شروع به نوشتن نمود، از بهترین غزل‌سرایان زبان فارسی است.

حافظ در قالب‌های قطعه، قصیده، مثنوی و رباعی هم شعر سروده که همگی در دیوان وی گردآوری شده، اما عمده شهرت او بابت غزلیاتش است. دیوان حافظ که نخستین بار پس از مرگش به دست «محمد گلندام» گردآوری شده دارای سبک شعری غالب آن زمان یعنی سبک عراقی و در وزن‌های متنوع است. آرایه‌های ادبی استفاده شده در اشعار حافظ، زیبا و بی‌ظنیر و شگفت‌آور است. حافظ در دنیای ادبی یکی از تأثیرگذارترین شاعران زمانه است. ترجمه اشعار او به زبان‌های مختلف این تأثیرگذاری را جهانی کرده است. از جمله معروف‌ترین آنها گوته شاعر آلمانی است که شیفته اشعار و جهان‌بینی حافظ شده بود. از مفاهیم آورده شده در اشعار حافظ می‌توان به مفاهیم عاشقانه و ستایش معشوق، مدح ممدوح زمان و اشاره به اتفاقات تاریخی زمان خود و مسائل عرفانی با تکیه بر معانی و داستان‌های قرآن اشاره کرد.

ردپای خدا در اشعار حافظ

حافظ در اشعار خود از آیات قرآن الهام گرفته که با هم چند نمونه را مرور می‌کنیم:

۱- مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج

بلی به حکم بلی بسته‌اند روز الست

سوره اعراف آیه ۱۷۲: «الْسُّبُّ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى سَهِدْنَا...» (ایا نیستم من پروردگار شما، گفتند آری گواه شدیم...)

۲- آن همه شعبده‌ها عقل که می‌کرد

آنجا سامری پیش عصا و ید بیضا می‌کرد

سوره اعراف، آیه ۱۰۷ و ۱۰۸: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظَرِ...» (پس انداخت عصای خود را پس آنگاه آن اژدهایی هویدا شد و بیرون کرد دستش را پس آنگاه آن نورانی بود برای بینندگان.)

۳- چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت

شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

سوره نساء، آیه ۱۲۲: «سَنَدُخْلَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (زود باشد که در آوریمشان در بهشت‌هایی که زیر آنها رودها جاری است.)

۴- آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

سوره احزاب، آیه ۷۲: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...» (به درستی که ما عرضه کردیم امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها پس ابا نمودند که بردارند آن را و ترسیدند از آن و انسان آن را برداشت...)

خزان زندگی حافظ

حافظ در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ ه.ق در شیراز درگذشت. حافظیه مزار حافظ امروزه از مکان‌های زیبا و گردشگری شهر شیراز است.

سفرنامه ایران



گنجینه‌ای باستانی در دل اردبیل

گردآورنده: لیلاجعفری

بقعه شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی یکی از میراث فرهنگی اردبیل محسوب می‌شود. دکتر حسن یوسفی باستان‌شناسی است که تا به حال پژوهش‌های بسیاری درباره این بنای باستانی داشته و چندین کتاب هم از جمله «چینی‌ها و اسناد بقعه شیخ صفی الدین اردبیلی» درباره آن نوشته است. از همین روی با او درباره این بنای تاریخی گفت‌وگو کرده ایم که با هم می‌خوانیم.

شیخ صفی الدین اردبیلی چه کسی بوده است؟

شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی در سال‌های ۷۳۵-۶۵۰ قمری زندگی می‌کرد. وی جد اعلای صفویان محسوب می‌شود که نام خود را از او گرفته‌اند.

نکات و ویژگی‌هایی که باعث می‌شود، به نوجوانان توصیه کنیم که از این اثر باستانی دیدن کنند چیست؟

میراث جهانی شیخ صفی الدین اردبیلی اولین بنای ثبت جهانی استان اردبیل و از نظر معماری اسلامی، منحصر به فرد است. این اثر جلوه‌گاه هنر و زیبایی است. در زمان زندگی شیخ، خانقاه و عبادتگاه و سپس محل دفن پیکر شیخ صفی و دیگر بزرگان صفوی چون شاه اسماعیل اول بوده است.

برخی از ویژگی‌های دیگر بنای شیخ صفی الدین را برای آشنایی بیشتر نوجوانان بگویید.

شاهکاری از هنر و معماری، مجموعه‌ای از هنرهای تزئینی وابسته به معماری چون زیباترین کاشی‌کاری‌های معرق و مقرنس و نفیس‌ترین کتیبه‌ها از خوشنویسان بنام چون میر قوام الدین، علیرضا عباسی و...، صندوق‌های مثبت کاری شده بی‌نظیر، درب‌های نقره کاری شده و تزئینات لاک‌ی زیبا، نقاشی‌های دیواری و....

این بنای باستانی هم‌زمان با کدام پادشاهی شکل گرفته است؟

این بنا هم‌زمان با حکومت‌های ایلخانان، تیموریان و صفویان که بر ایران فرمانروایی می‌کردند، شکل گرفته است.

مهم‌ترین بناهایی که در این اثر باستانی وجود دارد چیست؟

بقایای دروازه اصلی یا سر در عالی؛ حیاط باغ یا حیاط بزرگ (عرصه)؛ مزار شیخ صفی الدین، معروف به گنبد الله الله؛ آرامگاه شاه اسماعیل اول؛ آرامگاه محیی الدین محمد معروف به حرمخانه؛ عمارت چینی‌خانه؛ بنای معروف به مسجد جنت سرا؛ تالار دارالحفاظ؛ قندیل‌خانه؛ ساحت یا صحن اصلی؛ سردر شاه عباسی و...



این مرد بزرگ برای تکمیل آموزش‌هایی که آموخته بود راهی آمریکا شد. پس از گذراندن دوره‌های مختلف، موفق به دریافت گواهینامه خلبانی هواپیمای شکاری بمبافکن F4 شد. چون به کشور و مردم کشورش علاقمند بود، خیلی زود به ایران برگشت تا در کشور خودش خدمت کند. قبل از اینکه انقلاب به پیروزی برسد در پایگاه‌های مختلفی از جمله پایگاه یکم شکاری مهرآباد به مدت ۳ سال، پایگاه هوایی شاه‌رخ‌ی همدان (سوم‌شکاری) به مدت ۳ سال و پایگاه شکاری شیراز به مدت ۸ سال خدمت کرد. او تمام این سال‌ها را با موفقیت پشت سر گذاشت تا اینکه دشمن بعثی به کشور ما تجاوز کرد. با حمله ارتش بعثی به ایران، این شهید نقش مهم و بزرگی در طراحی و اجرای عملیات‌های هوایی مانند کمان ۹۹، حمله به H3 و عملیات او سیراک (شمشیرسوزان) اجرا کرد. وقتی دشمن به دزفول حمله می‌کرد و سعی در سقوط این شهر داشت، این شهید بزرگوار در حفظ و حمایت از شهر استراتژیکی دزفول و پشتیبانی از مدافعان شهر آبادان نقش بسزایی داشت. این مرد بزرگ برای دفاع از وطن و خاک کشور، فرماندهی نیروی هوایی ارتش را برای چند سال به عهده گرفت. به خاطر اهمیت به تمامی کارهایی که به او واگذار می‌شد، مدتی به عنوان وزیر دفاع کابینه شهید رجایی انتخاب شد و در آنجا هم به خوبی درخشید. هر روز به کارها و فعالیت‌هایش اضافه می‌شد تا اینکه به پیشنهاد سرلشکر ولی‌الله فلاحتی، مشاور ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران شد، تا پایان خدمتش این مسئولیت را با جان و دل پذیرفت و کوچکترین قصوری در انجامش نداشت. در دهه ۵۰ این شهید بزرگوار به عنوان یکی از ناظران نظامی نیروی هوایی به کشور ویتنام اعزام شد. او به امام خمینی (ه) عشق و علاقه زیادی داشت. زمانی که در آمریکا تحصیل می‌کرد، پیامش این بود: «اگر امام فرمان بدهند با هواپیما خود را به کاخ شاه می‌کوبم.» مهرماه سال ۱۳۶۰، حین بازگشت از جبهه جنوبی جنگ به تهران بر اثر سقوط هواپیما به همراه جمعی از فرماندهان ارتش و سپاه، به درجه رفیع شهادت نائل آمد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

در رشته پزشکی قبول شد ولی به جای اینکه خوشحال باشد، کمی دلخور بود! چون اصلاً به رشته پزشکی علاقه نداشت و عاشق خلبانی بود؛ پس معطل نکرد و بخاطر علاقه‌اش از پزشکی انصراف داد و با خوشحالی وارد دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش شد. دوره مقدماتی خلبانی را پشت سر گذاشت و اولین پروازش را با موفقیت انجام داد. این شهید عزیز با لیاقت و شایستگی خود به سمت فرماندهی ارتش جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد.

این شهید عزیز در سال ۱۳۱۷ توی محله چرنداب تبریز، در یک خانواده متدین به دنیا آمد. از همان کودکی به درس خواندن خیلی علاقه داشت و دوران ابتدایی را با بهترین نمرات در مدرسه اقبال پشت سر گذاشت. دبیرستان را هم در مدرسه مروی تهران خواند.

با پشتکار و تلاش زیاد در سال ۱۳۳۷ موفق شد دیپلم بگیرد و خودش را برای کنکور سراسری آماده کند. برای اینکه در کنکور قبول شود با جدیت تمام درس خواند.



اگر دوست دارید بیشتر با این شهید بزرگوار آشنا شوید بارکد روبرو را اسکن کنید.

روایتی از «می‌توانیم!»

منصور

گردآورنده: نسیم اسدیپور

«منصور» فیلمی به کارگردانی و نویسندگی «سیاوش سرمدی» و تهیه‌کنندگی «جلیل شعبانی» است. این فیلم درباره مقطعی از زندگی و فرماندهی شهید «منصور ستاری» است. امیر سرلشکر شهید «منصور ستاری» فرمانده نیروی هوایی ارتش در سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۳ بود که در دی‌ماه ۱۳۷۳ و در حین مأموریت، به همراه جمعی از فرماندهان ارشد به شهادت رسید. فیلم سینمایی «منصور» بخش کوچکی از ابعاد شخصیتی و مدیریتی این شهید را به تصویر کشیده است.

منصور؛ روایت سلوک معنوی و الگوی مدیریتی شهید ستاری



موضوع اصلی فیلم درباره تلاش‌های شهید ستاری طی سال‌های جنگ برای مجهز کردن نیروی هوایی ارتش به ناوگان پیشرفته دفاعی برای دفاع از آسمان کشور است. در واقع، هدف اصلی فیلم این بوده که نشان دهد دلیرمردان ایرانی برای این که کارهای ماندگار و مؤثری در حوزه مسئولیتی خود از جمله حوزه نظامی انجام دهند مجبور بودند چه موانع بزرگی را از سر راه بگذرانند و شعار «می‌توانیم!» را در عمل نشان دهند.

فیلم‌نامه «منصور»؛ باورپذیر و دور از شعارزدگی



سیاوش سرمدی کارگردان «منصور»، مستندساز بوده و پیش از این، آثار مستند در کارنامه خود داشته است. با این حال خیلی خوب توانسته این فیلم سینمایی داستانی را کارگردانی کند. این فیلم برای رده‌های سنی مختلف مناسب است. در این فیلم، نقش شهید تیمسار ستاری را «محسن قصابیان» بازی می‌کند که از بازیگران و کارگردان‌های قدیمی تئاتر است و خیلی خوب توانسته از پس ایفای این نقش بر بیاید. در این فیلم حس وطن‌دوستی و تواضع شهید ستاری در عین قاطعیت در فرماندهی، بسیار خوب به تصویر کشیده شده، اما نکته مثبت فیلم این است که شعارزده نیست و سعی کرده از شعار دادن و کلیشه‌گویی پرهیز کند، این در حالی است که برخی از فیلم‌هایی که در رابطه با قهرمان‌های ملی ساخته می‌شوند، خواه ناخواه طوری قهرمان را معرفی می‌کنند که شخصیتش را غیرقابل دسترسی و به دور از زندگی معمولی جلوه می‌دهند، اما در فیلم «منصور» سعی شده از غلو و اغراق پرهیز شود و این همان وجه برتری کار است.



منصور؛ الگوی فیلم‌سازی برای معرفی قهرمانان ملی

محسن قصابیان بازیگر نقش شهید ستاری، در این رابطه می‌گوید که یکی از دلایل انتخاب این نقش، بافت فیلم‌نامه بود زیرا به گونه‌ای پیش می‌رفت که احساس می‌شد این قهرمان زمینی‌تر است، وجوه انسانی دارد و خیلی شعارزده نیست. امیدوارم که مخاطب هم بعد از دیدن فیلم همین تلقی را داشته باشد.

واقعیت هم همین است و بعد از این امید می‌رود فیلم‌هایی که در رابطه با شهدا ساخته می‌شود، به دور از شعارزدگی باشد البته این تذکر بدان معنا نیست که ابعاد معنوی و اخلاقی شهدا که بعد اصلی شخصیت آن‌هاست کمتر مورد توجه قرار بگیرد. به طور مثال یکی از سکانس‌های دلنشین فیلم «منصور» که گویای تواضع و خودسازی شخصیتی اوست،

سکانسی است که شهید ستاری کنار سربازان و سر سفره‌شان

با آن‌ها هم غذا می‌شود؛ نکاتی که امروز هم برای

- مدیران کشور در کنار سایر نکات -

لازم و ضروری است.



اسرار اقیانوس و دریا

■ خاتون تهرانی

حتماً شما هم تا به حال به این فکر کرده‌اید که در اعماق اقیانوس و دریا، در آن جایی که می‌توان خاک را لمس کرد چه چیزهایی می‌تواند وجود داشته باشد؟ در فیلم‌ها و انیمیشن‌ها بارها دیده‌ایم که پری دریایی، ماهی‌های عجیب و غریب و... از دل این اقیانوس‌ها بیرون آمده‌اند و به ما نشان داده‌اند که اقیانوس هم، شگفتی‌های خودش را دارد. در واقعیت چطور، چیزهایی در اقیانوس‌ها پیدا می‌شود که بتواند ما را شگفت‌زده کند؟ باید گفت که پاسخ بله است! برای همین در این جابه‌معرفی چند مورد از این شگفتی‌های پردازی‌م.

وجود رودخانه در دریای سیاه



رودخانه‌ای در کف دریای سیاه هست شبیه به رودخانه‌هایی که در خشکی می‌بینیم. در اطراف این رودخانه درخت، آبشار، برگ و رود کنار هم هست! گفته می‌شود از نظر حجم آبی که این رودخانه دارد، ششمین رود بزرگ جهان به حساب می‌آید، البته اگر این رود روی زمین بود! «رودخانه زیر دریای سیاه» از تنگه بسفر و در امتداد بستر دریای سیاه می‌گذرد و از آب شور و سرچشمه می‌گیرد که توسط تنگه بسفر از دریای مدیترانه به دریای سیاه می‌ریزد، جایی که آب نمک کمتری دارد. این رودخانه در سال ۲۰۱۰ کشف شد. فکر کنم شما هم به یاد کارتون‌هایی افتادید که داستان‌های اسرارآمیز دارد!



شهرهای کشف شده در زیر اقیانوس

از رودخانه که بگذریم باید به گمشده‌هایی بپردازیم که زیر آب مدفون هستند. تا به حال چندین شهر در اعماق آب‌ها پیدا شده‌اند، شهرهایی که بیشتر آن‌ها باستانی هستند. چند مورد از این شهرها را در این شماره از «شاهد نوجوان» معرفی می‌کنیم.

دوارکا، شهری باستانی از هندوستان

طبق افسانه‌های عامیانه، دوارکا زادگاه لرد کریشنا است، ولی منظور ما دوارکایی است که به افسانه‌ای تبدیل شده بود! بخش کوچکی از این شهر در کنار ساحل باقی مانده است که هنوز هم برای مردم هند مقدس به شمار می‌رود و دوارکای مدرن را در کنار آن ساخته‌اند. دوارکا به معنای دروازه بهشت است، مکانی که پیش‌تر تصور می‌شد تنها یک افسانه است. زمانی که ویرانه‌های این شهر در عمق ۱۳۱ فوتی زیر اقیانوس کشف شدند، صحت وجود این شهر در گذشته‌های دور تأیید شد. ویرانه‌های این شهر زیر سطح دوارکای امروزی پیدا شدند. پیچیدگی‌ها و زیبایی‌های این شهر، حتی کارشناسان متخصص را نیز گیج و مبهور کرده است. دوارکا در شمال غربی استان گجورات و در نزدیکی شهر راجکوت قرار دارد. اگر دریای عمان را مستقیم و در امتداد خطی موازی استوا بپیمایید، به این شهر می‌رسید.

اهرامی ده هزار ساله در زیر جزیره یوناقونی ژاپن

این اهرام که در زیر آب قرار دارند، از آثار عجیب در اقیانوس و مملو از رمز و راز هستند. کارشناسان در مورد این که آیا این اهرام ساخته دست بشر هستند یا بر اثر یک پدیده طبیعی به وجود آمده‌اند با هم اختلاف نظر دارند. آن دسته که به نخستین نظریه اعتقاد دارند، می‌گویند این سازه‌ها در آخرین عصر یخبندان، حدود ۱۰ هزار سال پیش ساخته شده‌اند. این اهرام بسیار شبیه به اهرام مکزیکی و آمریکای مرکزی هستند.

با این که دانشمندان زیادی تاکنون بر این اهرام مطالعه و درباره آن‌ها تحقیق کرده‌اند هنوز هم حقیقت ماجرا به طور یقین کشف نشده است. طبق تحقیقات دانشگاه توکیو، هر ۱۵۰ تا ۴۰۰ سال یک‌بار در این منطقه از اقیانوس آرام، سونامی رخ می‌دهد. در سال ۱۷۷۱ نیز در همین ناحیه از ژاپن یک سونامی رخ می‌دهد که امواج آن در حدود ۴۰ متر ارتفاع داشته است.

چشمان شهدا رو به کربلا بسته می‌شد

حاج یوسف ترکمانی از مردان جبهه و جنگ که با افتخار ۳۰ سال در آموزش و پرورش، صندوق مهر امام رضا (ع) و سازمان بهزیستی شهرستان اسدآباد استان همدان خدمت کرده از سال‌های جنگ در هشت سال دفاع مقدس و پیاده‌روی زیبای اربعین می‌گوید:

گردآورنده: زینب صالح



شنیده ام که امسال هم در پیاده روی اربعین شرکت کرده اید. از حال و هوای آنجا بر ایمان بگوئید:

حاج یوسف نفس بلندی می کشد و می گوید: «سال ۱۳۷۹ وقتی راه کربلا باز شد جزو اولین نفرات بودم که به زیارت رفتم. توی جبهه شهدا سرشان را رو به کربلا می گرفتند و اشهدشان را می خواندند. این یعنی همگی شیفته آقا اباعبدالله (علیه السلام) بودند. من نیز یکی از آن شیفته ها هستم. از زمانی که پیاده روی اربعین آغاز شد هر سال به این سفر معنوی می روم. تنها در دو سال کرونا از این سفر محروم بودم. در کربلا انگار به خدا خیلی بیشتر از همیشه نزدیکی و به راحتی حسش می کنی. وقتی می بینی خیلی ها روی ویلچر به زیارت آمده اند و خیلی های دیگر بچه بغل دارند و یک عده مریض احوال، اما دعوت شده اند، حسی در انسان شروع به جوشیدن می کند که خداوند بلندمرتبه چه عشق حسینی در دل این مردم گذاشته که با عشق به این سفر می آیند و از قدم به قدم این راه لذت می برند.

شما کجای این سفر را بیشتر دوست داشتید؟

آنجایی که با تنی خسته گنبد امام حسین (علیه السلام) را می بینی و اشک از چشمانت سرازیر می شود.



با او آشنا می شویم...

یوسف ترکمانی متولد ۱۳۴۹ از روستای چنارعلیا، شهرستان اسدآباد، استان همدان است. شیفته کارهای فرهنگی برای نوجوانان است. اکنون به عنوان معاون پرورشی دبیرستان شاهد شهید زیوری به فعالیتش برای رشد و نمو انقلاب و پایداری همچنان ادامه می دهد. زندگی او سراسر سختی، اما زیبا و شیرین است؛ به ویژه دوران نوجوانی.

از حاج یوسف می پرسیم دوران مدرسه تان چطور گذشت؟

به نام خداوند بخشنده و مهربان. در سال ۱۳۶۱ از روستا به اسدآباد آمدم. آن زمان خیلی از خانواده ها وضع مالی خوبی نداشتند و ما نیز یکی از همان هایی بودیم که زندگی را سخت، اما شیرین پشت سر می گذاشتیم. تابستان ها زمانی که هنوز به شهر نیامده بودیم با کار کردن به پدرم کمک می کردم. به مقطع راهنمایی که رسیدم تازه آغاز نوجوانی بود. برای کار راهی رستورانی در همدان شدم. یادم هست ۳ ماه تابستان را به خانه نیامدم! تا بتوانم خرج کتاب، دفتر، مداد و خودکار، لباس و کیف و کفش، خلاصه همه خرج مدرسه را در بیاورم. این کار به من آرامش می داد چون یاد گرفته بودم روی پاهای خودم باشم.

عشق به جبهه

از حاج یوسف می پرسیم چطور شد که در همان دوران نوجوانی راهی جبهه شدید؟

بالبختی زیبا جواب می دهد: جنگ بود. دشمن به خاک ما تجاوز کرده بود. هر روز تعداد زیادی شهید و مجروح می آوردند. درست است که نوجوان بودم و ۱۶ ساله، اما عشق عجیبی به وطنم داشتم و دارم. خانواده زیاد راضی نبودند. چون احتمال شهادت، اسارت و مجروحیت بود، هر چند که خودم شیفته شهادت بودم و هستم. بالاخره بدون اطلاع خانواده در سال ۱۳۶۵ زمانی که تنها ۱۶ ساله بودم به بهانه مدرسه رفتن، راهی شدم. قبلش کتاب هایم را توی خانه پنهان کردم. از سپاه اسدآباد به محل اعزام نیروی همدان و از آنجا به مناطق عملیاتی جنوب و غرب اعزام شدیم. من از سال ۱۳۶۵ تا پایان جنگ در جبهه بودم؛ از زمانی که فقط ۱۶ سال سن داشتم.

توی جبهه چه مسئولیتی داشتید و خاطره ای از آن دوران هست که هنوز در ذهنتان مانده باشد؟

اشک در چشمانش جمع می شود و می گوید: «در بخش امدادگری جبهه خدمت می کردم. رفیقی داشتم به نام «صمد وجدانی» که به من گفت خواب دیده شهید شده است. چند روز بعد عملیات شد؛ وقتی برای آوردن مجروح ها رفتیم به من گفتند: «شهدا را که روی برانکارد گذاشتیم متوجه شدیم یکی از شهدا پلاک ندارد.» ناخودآگاه حس کردم که صمد است. یکهو گفتم من آن شهید را می شناسم. به طرف برانکارد رفتم. پتورا کنار زدم. صمد بود. ترکش به گردن و صورتش اصابت کرده بود و باعث پاره شدن زنجیر شده بود. از آن روز همیشه با خودم می گویم شهدا واقعا نظر کرده و انتخاب شده خداوند بودند.

کتاب آسمانی

و شگفتی‌های زیبایش

یکی از معجزات پیامبر اسلام حضرت محمد (صل‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، قرآن کریم است. زمانی که هنوز چرتکه، ماشین حساب، کامپیوتر، ماهواره، تلسکوپ و خیلی از وسایل دیگر اختراع نشده بود، قرآن از طرف خداوند بلندمرتبه توسط حضرت جبرئیل بر پیامبر نازل شد. خداوند در این کتاب آسمانی با انسان صحبت کرده است. کلام خدا بسیار شیرین و پر از شگفتی است.



کلمات مساوی هم در قرآن!

کلمه مرد ۲۴ مرتبه و کلمه زن نیز ۲۴ مرتبه در قرآن دیده شده است؛ پس خداوند در این کتاب آسمانی فرموده که زن و مرد باهم برابرند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. همچنین خداوند در قرآن به هر کلمه و متضاد آن کلمه به یک اندازه اشاره فرموده است. مثلاً در قرآن، کلمه دنیا ۱۱۵ مرتبه و آخرت که متضاد آن است نیز ۱۱۵ مرتبه آورده شده است. ملائک (فرشته‌ها) ۸۸ مرتبه در قرآن نام‌شان آمده و شیطان که همچنان سعی دارد ما انسان‌ها را فریب دهد و با فرشتگان در تضاد است نیز ۸۸ مرتبه نامش آورده شده است. زندگی ۱۴۵ مرتبه، مرگ که متضاد زندگی است نیز ۱۴۵ مرتبه در قرآن ذکر شده است. سود (فایده) و زیان (ضرر) نیز هر کدام به تعداد ۵۰ مرتبه در قرآن آمده است. خداوند با زبان قرآن به ما انسان‌ها فرموده که همه چیز در این دنیا به اندازه تقسیم شده است، حتی مرگ و زندگی.

نیمی آب هستیم و نیمی خاک!

قرآن در بعضی از آیات اشاره کرده است که حضرت آدم و تمامی مخلوقات جهان از خاک آفریده شده‌اند. به طور مثال خداوند در آیه ۶ سوره سجده می‌فرماید: آفرینش انسان از گل است. در برابر گل، آفرینش انسان از آب نیز هست. یعنی بدن انسان از آب نیز تشکیل شده است و در حال حاضر دانشمندان دریافته‌اند که حدود ۶۰٪ از حجم بدن انسان را آب تشکیل می‌دهد. خداوند در سوره انبیاء می‌فرماید: هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آورده‌ایم. نطفه به معنی آب کم است؛ یعنی انسان از آب کم آفریده شده است. این گویای معجزه و قدرت الهی است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

سوره انبیاء - آیه ۳۰

توجه به روح و جسم انسان در قرآن!

خداوند از دواژه شفا و مرض در قرآن کریم صحبت کرده است. مرض که نام دیگر آن بیماری است یعنی بدن کم‌کم از آن حالت سلامت خارج و دچار تبلی، بی‌حسی و بی‌حالی شود. انسان آنقدر برای خداوند متعال مهم و ارزشمند است که در این کتاب آسمانی درباره بیماری و سلامتی او نیز صحبت شده است. این کلمات بیشتر از ۲۳ مرتبه در قرآن تکرار شده است. شفا هم درست در مقابل بیماری قرار دارد که به سلامت روح و جسم انسان اشاره شده است و این یعنی خداوند در قرآن هم به روحيات انسان اشاره کرده و هم به جسم انسان.

ستاره‌ها هم می‌میرند!

قرآن! این شگفتی بی‌نظیر آسمانی درباره سیاه‌چاله‌ها نیز صحبت کرده است. این سیاه‌چاله‌ها همان ستارگان در حال حرکت در آسمان هستند. همان ستارگانی که ما در آسمان می‌بینیم. امروزه مشخص شده است که ستارگان در طول عمر خود دچار تحول می‌شوند و با این تحولات به مرگ می‌رسند. یکی از انواع مرگ ستارگان تبدیل شدن به سیاه‌چاله‌ها است.

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

سوره اسراء - آیه ۸۲

منابع:

وبسایت معجزات عظیم قرآن سایت ثاقب
وبسایت معجزات عظیم پنهان در آیات قرآن

تکنولوژی‌های خفن!

گردآورنده: خاتون تهرانی

یک نوجوان باید از تکنولوژی روز سر در بیاورد. باید دانش به روز داشته باشد و با چیزهای جدید آشنا شود. این کار برای چه خوب است؟ یکی از خوبی‌های این موضوع این است که نوجوان می‌تواند برای آینده خود بهتر تصمیم بگیرد. درست است که هر نوجوانی طبق استعدادها و علایق شخصی خود شغل بهتری را می‌تواند برای آینده خود در نظر بگیرد، ولی گاهی هم ممکن است نوجوانی با وجود داشتن استعدادها، خاص خود، تصمیم بگیرد کاری انجام دهد که آن را با شناخت از تکنولوژی روز می‌تواند برای خود دست و پا کند. پس شاید لازم باشد که اولیای مانوجوانان هم این مقاله را بخوانند. به این ترتیب پا به پای نوجوان خود، او را در رسیدن به اهدافی که مدنظر دارد، حمایت خواهند کرد. گرچه در این بین باید بدانیم که تکنولوژی را چگونه درست به کار گیریم که مفید باشد.

شارژ موبایل با تسلا

تسلا در زمینه علم فیزیک، برق و الکترونیک خیلی مهجور مانده است. گرچه این دانشمند بزرگ در بین افراد جامعه شناخته شده است، اما به اندازه ادیسون از او قدردانی نمی‌شود. با وجودی که اگر در همان زمان حیات به اختراعات او اهمیت می‌دادند، دنیا بیش از چیزی که تصورش را می‌کردند، پیشرفت کرده بود. او توانایی ارسال برق بی‌سیم به نقاط مختلف را داشت، فعالیت‌های ابتدایی مربوط به تولید و ایفای را انجام داد و حتی سعی داشت ماشین زمان بسازد و در این زمینه یک سری نتایج هم دید. به این دانشمند بیش از آنچه فکرش را بکنید نابغه و از زمان خودش جلوتر بود! در حال حاضر هم اگر زیرساخت‌های پیشرفته وجود داشته باشد و ایستگاه‌های شارژ زیادی تأسیس شوند، می‌توانیم به برق بی‌سیم دسترسی داشته باشیم. در آن وقت موبایل ما به راحتی در جیبمان شارژ می‌شود و نیازی به سیم‌پیچی برای کار با وسایل برقی نداریم. احتمالاً در آینده شاهد چنین تکنولوژی پیشرفته‌ای باشیم.



۷۷ نانو و خلق اجسامی که قابلیت خمیدگی دارند

نانو تکنولوژی بخشی از علم است که روی کنترل و ساخت ماده در مقیاس اتمی و مولکولی تمرکز می‌کند. یعنی موادی که اندازه آن‌ها حدوداً ۱۰۰ نانومتر است. فناوری نانو معمولاً برای ساخت محصولات استفاده می‌شود که از قطعات کوچک استفاده می‌کنند، مانند دستگاه‌های الکترونیکی، کاتالیزورها و حسگرها. توانایی روزافزون مادر درک و کنترل مواد در مقیاس کوچک باعث تولید مواد و محصولات جدید در آینده می‌شود. محصولات هیجان‌انگیزی مانند نمایشگرهای خم‌شونده که امروزه هم‌گرچه خیلی معدود، ولی به تولید رسیده است، نمونه بارز این تکنولوژی است. کسی چه می‌داند، شاید در دنیای امروز که همه چیز رو به مختصر شدن و آسان شدن پیش می‌رود، این تکنولوژی جایگاه مهمی در زندگی ما پیدا کند.

۷۷ جهش ژنتیکی موجودات زنده، پیشرفت تکنولوژی تا به امروز

پیشرفت در محاسبات و تجزیه و تحلیل‌ها، ما را به درکی باورنکردنی از ژنوم انسان رسانده است. به این ترتیب به نظر می‌رسد که آینده تکنولوژی در تغییر ساختار ژنتیکی موجودات زنده است. مثلاً اصلاح جهش‌های DNA که می‌تواند منجر به بهبود سرطان یا سایر بیماری‌های خطرناک شود، با این تکنولوژی قابل انجام است. علاوه بر آن، تشخیص به موقع یک بیماری، شانس درمان را نیز افزایش می‌دهد و ژنومیک می‌تواند یک بیماری را مدت‌ها قبل از بروز علائم تشخیص دهد. برای همین به کمک این تکنولوژی، بشر سلامتی بیشتری خواهد داشت.

۷۷ مزایای لباس هوشمند!

تا به حال این نام را شنیده بودید؟ لباس هوشمند! مثلاً لباس هوشمند به چه کار ما می‌آید؟ اصلاً کجا چنین لباسی را می‌فروشند که ما بخریم؟! لباس هوشمند Smart Clothes کاربردهای متنوعی می‌تواند داشته باشد. مثلاً گوگل با همکاری Levi Strauss قصد دارد ژاکتی را تولید کند که بتواند به گوشی همراه متصل شود. برخی قابلیت‌های آن می‌تواند عکاسی با حرکت باشد. دستور را با حرکت ژاکت که از قبل تعریف کردید، صادر می‌کنید. یا از آب و هوا باخبر می‌شوید، وضعیت ترافیک را آنالیز می‌کنید.

برخی از این لباس‌ها برای افرادی طراحی شده است که تمرینات یوگا را انجام می‌دهند. از پیراهن‌های هوشمند با قابلیت جمع‌آوری اطلاعات گرفته تا لباس‌های خواب برای بررسی وضعیت خواب، کمک به بیماران دیابتی و ... تنها بخشی از دستاوردهای این حوزه یعنی لباس هوشمند است.



روز جهانی تکنولوژی

سازمان جهانی یونسکو که در حوزه‌های علم، فرهنگ و آموزش فعالیت می‌کند، در سال ۱۹۹۹ میلادی در نشستی در بوداپست، دهم نوامبر را به عنوان «روز جهانی تکنولوژی» نامگذاری کرد.

هدف از نامگذاری این روز به عنوان تکنولوژی در چندین مورد خلاصه می‌شود که برخی از آن‌ها عبارت هستند از:

۱- ایجاد زمینه مناسب برای آشنایی دانش‌آموزان با مهارت‌ها و مشاغل علمی.

۲- بازدید عمومی از مراکز و مؤسسات مؤثر در ایجاد تعامل بین علم، صلح و توسعه.

۳- معرفی برخی موقعیت‌های نو که موجب ارتقاء کیفیت عمومی زندگی می‌شود و ...



ذهن تو یک کارگاه جادویی!

گردآورنده: مهدی سالاری

شاید تا به حال از خودت پرسیده باشی که چطور بعضی از آدم‌ها ایده‌های جدید و خلاقانه‌ای دارند و دنیای اطرافشان را تغییر می‌دهند. خب، راز این ماجرا، یک ذهن خلاق و پر از انرژیست. تفکر خلاق مثل یک کارگاه جادویی است که با کمکش می‌توانی از یک مشت ایده ساده چیزهای جدید و شگفت انگیز بسازی. یک جور بازی است که می‌توانی با آن دنیای اطرافت را تغییر بدهی؛ مشکلاتت را حل کنی و حتی ایده‌های ناب برای آینده‌ات پیدا کنی.

چطور یک ذهن خلاق داشته باشیم؟

بازی با ایده‌ها: مثل یک بازی کودکانه بدون ترس و نگرانی ایده‌های جدید را وارد ذهن خود کن. به هیچ چیز هم نه نگو. ممکن است ایده‌های تو عجیب باشند ولی اشکالی ندارد، شاید همان ایده عجیب یک راه حل خلاقانه برای یک مشکل تو باشد.

رنگ و بو و صدای عالم را حس کن!

برای آنکه ذهن تو خلاق باشد لازم است خوب به دنیای اطرافت نگاه کنی. به رنگ و بو و حسی که اطرافت به تو می‌دهد توجه کن. این حواس می‌توانند الهام‌بخش ایده‌های جدید باشند.

پرسشگری را دوست داشته باش!

چرا و چطور را همیشه در ذهن داشته باش. از هر چیزی که به نظر تو عجیب می‌آید سوال بپرس. این پرسش‌ها می‌تواند به تو کمک کند که به دنبال راه خلاقانه بگردی.

با دیگران همکاری کن!

با دوستان، خانواده و همکلاسی‌هایت در مورد ایده‌های جدید صحبت کن. همکاری و برخورد با افکار دیگران به تو کمک می‌کند به ایده‌های جدید و خلاقانه برسی.

خلاقیت را در همه جا پیدا کن!

در موزیک، فیلم، کتاب و... به هر چیزی که تو را به تفکر وادار می‌کند توجه کن.

تلاش را رها نکن!

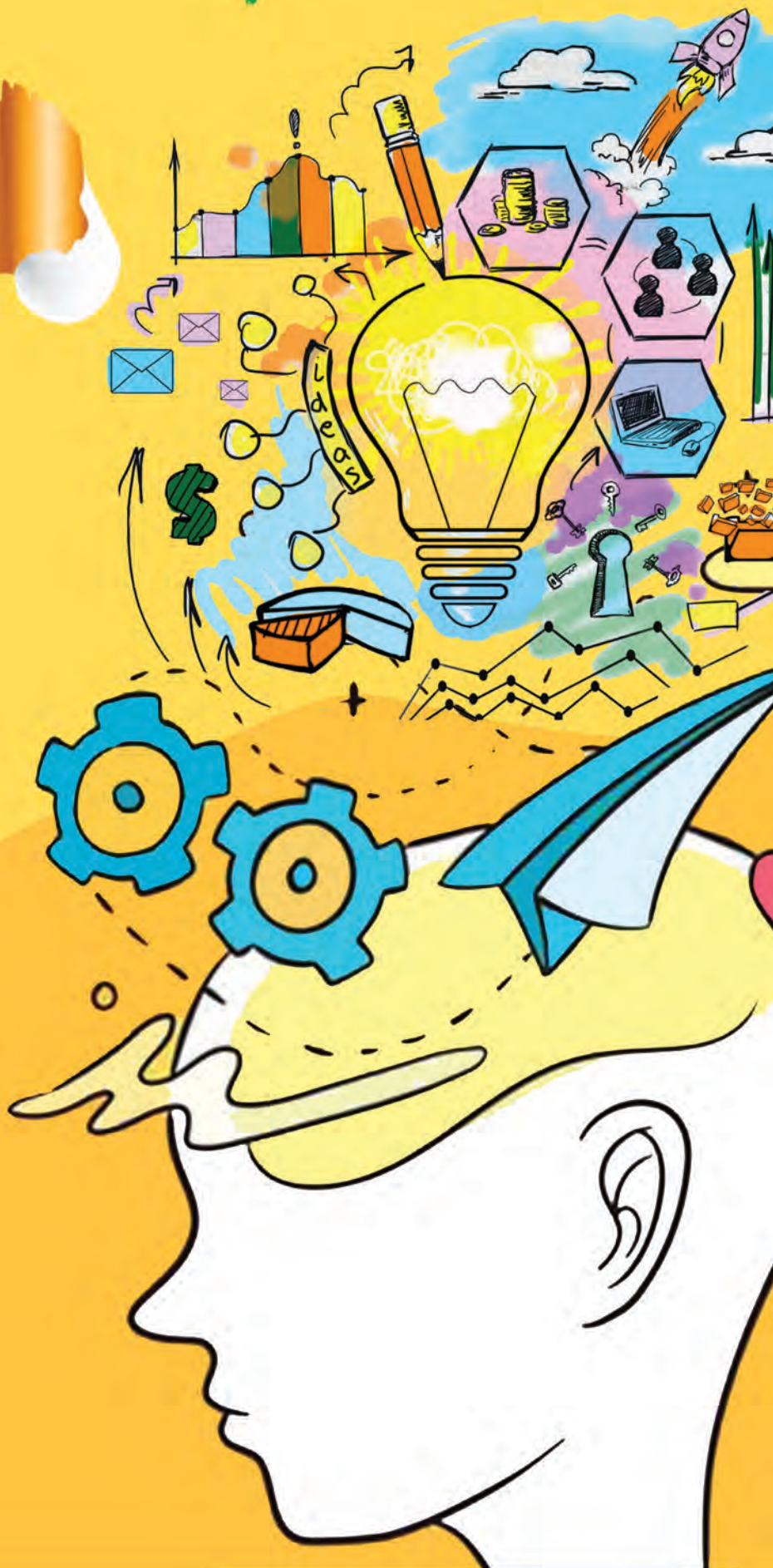
همیشه به خودت بگو که من می‌توانم خلاق باشم و این را بدان که خواستن توانستن است.

یک روز را بدون گوشی و اینترنت تجربه کن!

به ذهن خود اجازه بده که آزادانه فکر کند.



ذهن خلاق تو قهرمان زندگی تو است.
خودت را با ایده‌های جدید و نوآورانه
شگفت‌زده کن.



پیشنهاد
کتاب

● پیک نیک در اروند
● نویسنده: رحیمه جمال
● نشر شاهر
● سال چاپ: ۱۴۰۳

کتاب پیک نیک در اروند، خاطرات مرد جبهه و جنگ سید خالق سجادی است. سال ۱۳۷۰ زمانی که وارد دانشگاه می شود خاطرات همزمانش جلو چشمانش شکل می گیرد و به این اندیشه می رسد که تمام خاطرات را ثبت کند. کتاب سرتاسر خاطراتی است که دوران جبهه و جنگ را تداعی می کند، از سختی ها و شیرینی های جنگ می گوید و نشان می دهد که رزمندگان چطور با مشکلات دست و پنجه نرم می کردند. در این کتاب زوایای دیگری از جنگ را می بینیم، از جمله چگونگی برخورد درست رزمندگان با مشکلات و...

نویسنده در خط به خط کتاب از مردی می گوید که علیرغم سختی ها و دشواری ها در جبهه شجاعانه مقاومت می کند تا در کنار همزمانش دشمن را از خاک ایران بیرون کند. در این کتاب به خوبی روایت ها کنار هم قرار داده شده و موجب گردیده خاطرات برای خواننده جذاب و شیرین باشد. با مطالعه این خاطرات می توان پی برد که رزمندگان هشت سال دفاع مقدس چه زحمات و سختی هایی برای دفاع از کشور متحمل شده اند. کتاب دارای ۴۱ فصل است. در هر فصل خواننده با داستان جدیدی از قهرمان قصه روبرو می شود که خواندنش خالی از لطف نیست و خاطرات جذاب و زیبایی را رقم می زند. بعضی از خاطرات حال و هوای شیرین و دلچسبی دارند و در بعضی خاطرات می توان به راحتی دید که فضای جبهه و جنگ چه فضای سنگینی بوده و نوجوانان و جوانان چطور در این فضا ایستادند و با دشمن جنگیدند.

پیشنهاد
کتاب

● پسر خرمشهر (داستان نوجوان)
● نویسنده: امیر هنرجو
● نشر شاهر
● سال چاپ: ۱۴۰۳

این کتاب بسیار زیبا و خواندنی درباره اسطوره خرمشهر و مرد میدان جنگ و جهاد و شهادت، شهید سید محمدعلی جهان آرا است که او را به نام محمد می شناسند. نویسنده با قلمی شیوا و روان «محمد» شخصیت اصلی داستان را به مخاطب نوجوان معرفی کرده است. با مطالعه این کتاب به کارهای ارزشمند و بی نظیری که شهید جهان آرا برای دفاع از وطن انجام داده پی می بریم. او در این راه پرفراز و نشیب مشقت های زیادی را متحمل شده است، ولی با توکل بر خدا توانسته بر مشکلات غلبه کند و اقدامات انقلابی ارزشمندش را به سرانجام برساند. یکی دیگر از ویژگی های این کتاب تصاویر زیبایی است که در کنار متن خواننده را با موقعیت های مختلف دفاع مقدس آشنا می کند. نویسنده با فضا سازی مناسب به داستان زیبایی بیشتری بخشیده است.

امروز کتابخوانی و علم آموزی، نه تنها یک
وظیفه ملی، که یک واجب دینی است.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

افقی

۱. به معنای تردید است.
۲. از شهرهای قدیمی و تاریخی ایران که در جنوب تهران است.
۳. عضوی از بدن - به معنای رئیس و فرمانده.
۴. به فارسی می‌شود پروردگار.
۵. یک پدیده جوی که جلودید را می‌گیرد.
۶. ماده‌ای که به بدن موجود زنده بیشترین آسیب را می‌رساند.
۷. به معنای نحس و نامبارک.
۸. همان مغز است.
۹. مترادف طعم است - داستان یا گزارشی از یک واقعه، تجربه یا افکار است.
۱۰. ضمیر اشاره به جسم دور.



۱۰↓

۹↓

۸↓

۹←

۱۰←

۷↓

۶↓

۵←

۶←

۷↓

۵↓

۱←

۴↓

۳↓

۲←

۲←

۱←

۳←

۴←



رمز جدول در خانه‌های سبز رنگ است
آنها را پیدا کن و در خانه‌های زیر بنویس.



عمودی

۱. پوشش پرنده‌گان را گویند.
۲. مایه حیات است.
۳. نشانه مفعول است.
۴. به معنای دریاست.
۵. به معنای چهره یا صورت است.
۶. به معنای شاد و خوشحال است.
۷. قیدی برای نشان دادن عمل یا حالتی به صورت مشترک یا همزمان.
۸. من و تو با هم.
۹. مرد نیست.
۱۰. به معنای اگر که معمولاً در شعر استفاده می‌شود.

راهکارهای تقویت حافظه

گردآورنده: هما ایرانی



تقویت حافظه در نوجوانی اهمیت ویژه‌ای دارد، درست است که این امر مهم در تمامی دوران اهمیت دارد، ولی طبق تحقیقات انجام‌شده تأثیری که در نوجوانی می‌توان بر حافظه گذاشت قابل مقایسه با دوره‌های بعدی زندگی نخواهد بود.

نقش صبحانه در حافظه

طبق تحقیقی که سه پژوهشگر، جلیل بغدادچی، رضا امانی و ناهید خواجه‌موگهی در تحقیق علمی خود بر دو گروه ۱۹ نفری از دانش‌آموزان داشته‌اند، صبحانه نقش مؤثری در بالا بردن امتیازات تست تمرکز و حافظه نشان داده است.

یک پژوهش مهم

یک مطالعه توسط محققان دانشگاه کالیفرنیا جنوبی نشان داده است که رژیم غذایی پرچرب و شیرین به ویژه فست‌فودها و منوی کافی‌شاپی در نوجوانان ممکن است عملکرد حافظه آنان را برای مدت طولانی مختل کند. استاد علوم زیستی USC در این باره معتقد است که اگر رژیم غذایی ناسالم بزرگ شویم، مبتلا به اختلالات حافظه‌ای می‌شویم که دیگر از بین نخواهد رفت، حتی اگر پس از آن در یک برنامه غذایی سالم هم قرار بگیریم متأسفانه عوارض مذکور تا بزرگسالی باقی خواهند ماند!

نوشیدنی‌های مفید و مضر

آب بنوشید، حتماً آب بنوشید! مصرف هیچ نوع نوشیدنی هم جایگزین آب سالم نیست.

قهوه و چای

قهوه، چای سیاه و چای سبز، به خاطر کافئین کمی که دارند، بر تقویت حافظه تاثیر مثبت دارند.

کربوهیدرات‌ها

کربوهیدرات‌ها باعث تقویت عملکرد مغز و حافظه می‌شود. پس این خوراکی‌ها را فراموش نکنید:

نان: برای تغذیه نوجوانان بهتر است از نانی مانند نان سنگک که فاقد جوش شیرین و دارای سبوس است استفاده شود.

برنج: برنج سفید نسبت به برنج قهوه‌ای حاوی مقدار کمتری کربوهیدرات است. جو دوسر: بلغور جو دوسر هم به صورت پخته و هم به صورت خام و هم به صورت داغ و هم به صورت سرد مصرف می‌شود. مخلوط این ماده مغذی همراه با میوه و مغزهای مختلف یک صبحانه خیلی خوب، برای نوجوانان است. غلات: تمامی غلات دارای مقادیر مختلفی کربوهیدرات هستند، اما مقدار کربوهیدرات در عدس بیشتر از دیگر حبوبات است. شکلات: ماده دیگری که معمولاً در نوجوانان طرفدار دارد و موجب آزاد کردن دوپامین در مغز می‌شود شکلات است. هر چقدر شیرینی شکلات کمتر باشد خاصیت آن بیشتر است. این ماده دارای مقدار زیادی کربوهیدرات و آنتی‌اکسیدان است.

امگا ۳

مصرف امگا ۳ ایمنی بدن را بالا می‌برد و به تقویت حافظه کمک می‌کند. ماهی: امگا ۳ در انواع ماهی وجود دارد، مخصوصاً ماهی سالمون و ساردین. مغزها نیز سرشار از امگا ۳ هستند و بهترین آنان گردو است. گردو، یکی از مواد مغذی است که سرشار از این ماده است. شکل ظاهری مغز انسان و گردو را می‌بینید، می‌گویند این شباهت بی‌دلیل نیست! تخم کدو هم سرشار از امگا ۳ است.

آنتی‌اکسیدان‌ها

میوه و سبزیجات به رنگ قرمز و بنفش حاوی مقادیر زیادی آنتی‌اکسیدان هستند: میوه‌هایی مانند آلبالو، گیلاس، گوجه‌فرنگی، توت‌فرنگی، بلوبری و... سبزیجات تازه نیز مانند کلم بروکلی، کلم گل، کلم و ترب کوهی و... سرشار از آنتی‌اکسیدان هستند.

ادویه‌جات: ادویه‌هایی مانند زعفران، فلفل، زردچوبه و دارچین هم مقدار زیادی آنتی‌اکسیدان دارند، بنابراین برای تقویت حافظه مؤثر هستند.

تخم‌مرغ

تخم‌مرغ دارای ماده مفیدی به نام کولین است. کولین موجود در تخم‌مرغ و پروتئین که در آن وجود دارد و به تقویت حافظه کمک مؤثری می‌کند.

ویتامین‌های گروه B

ویتامین B در سلامت بدن نقش بسیار مؤثری دارد. این ماده در سبزی‌های تازه و کلم بروکلی و گل کلم به مقدار فراوانی وجود دارد. انگور را جدی بگیرید که سرشار از ویتامین B است. فرآورده‌های انگور مانند سرکه، شیر، مویز و کشمش و آب انگور هم به تقویت حافظه کمک می‌کند. پس کشمش و گردو را در جیب بریزید و به مدرسه ببرید!

عسل

عسل علاوه بر تقویت حافظه، سیستم ایمنی بدن را هم بالا می‌برد. حتماً می‌دانید تنها ماده غذایی که در طبیعت از بین نمی‌رود و فاسد نمی‌شود عسل است!

منابع:

نشریه علوم پزشکی رازی / شماره ۲۷

مقاله سپحان‌نوفی

پایگاه مرکز اطلاعات

علمی جهان دانشگاهی

پایگاه خبری موسسه اطلاعات



غذا در صلح و آرامش برای همه

گردآورنده: لیلا قاسمی

اولین بار سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ پیشنهاد کرد، ۱۶ اکتبر مطابق با ۲۴ مهر، به عنوان روز جهانی غذا به منظور توجه کردن جهانیان به مسئله مهم غذا انتخاب شد. رویکرد کلی FAO سازمان خواربار و کشاورزی آن است که ما باید دنیایی پایدار بسازیم که در آن همه و در همه جا، به طور منظم به غذای مغذی و کافی دسترسی داشته باشند.

به امید صلح و آرامش در تمام دنیا تا وقتی در این سر دنیا عده‌ای غذای گرم و مغذی می‌خورند، غصه گرسنگی کودکی در آن سر دنیا نباشد.

تنهایی خواهر و برادری

فاطمه روی خرابه‌ها می‌نشیند و برادرش را بغل می‌کند. دوری از مادر و گرسنگی امان فواد را بریده. فاطمه هم گرسنه است. او همان‌طور که فواد را بغل کرده برادرش را در آغوش فشرده و راه می‌رود. فواد کمی آرام‌تر می‌شود. فاطمه نفس راحتی می‌کشد. کاش مادر زودتر برگردد و به فواد شیر دهد.

لبخندی کوتاه

فاطمه همین‌طور که راه می‌رود، عروسک سوتی فواد را از روی زمین بین پر از خاک و غبار پیدا می‌کند. همان عروسک سوتی که خودش قبل از تولد فواد، برایش خریده بود. آن را برمی‌دارد و با گوشه لباسش پاک می‌کند. فاطمه چند باری عروسک را فشار می‌دهد و صدای سوتش فواد را سر ذوق آورده و می‌خنداند. کاش می‌شد با این عروسک فواد گرسنگی‌اش را، و با خنده‌های فواد، فاطمه ضعفش را فراموش کند. فاطمه دوباره با خودش می‌گوید: «کاش مادر زودتر برگردد.» اما فواد به غذا افتاده، پس شاید بتواند تا قبل از آمدن مادر کمی سیرش کند.

غزه شهر ویران

همچنان که در حال گشتن است از خرابه‌های خانه‌شان سر عروسکش را پیدا می‌کند. دلتنگی برای خانه، اسباب‌بازی، بوی غذای تازه، آرامش، امنیت، شادی و خنده در برابر دلتنگی برای پدر به جنگ رفته، هیچ است. کاش پدر بود، کاش اصلاً جنگ نبود. چقدر دلش برای شهر زیبایش غزه تنگ است اما از غزه تنها ویرانه‌ای مانده. اصلاً جنگ که شد و پدر رفت، خوشی هم رفت و مادر غصه‌دار پدر، دیگر مادر قدیم نشد. فواد انگشتش را می‌مکد انگار که دارد یک چیز خوشمزه می‌خورد.

فاطمه تکه نانی خشک از روی زمین پیدا می‌کند و کمی آن را به لباسش می‌کشد، شاید کمی نان مرطوب شده بتواند ته دل بچه بیچاره را بگیرد. فاطمه چند قطره آب باقیمانده در بطری را روی نان می‌ریزد و آن را در دهان فواد می‌گذارد ولی نان به اندازه کافی تر نشده و خشکی آن بچه را آزار می‌دهد و گریه‌اش را دوباره در می‌آورد. کاش مادر بیاید

مادری با دست‌های خالی

مادر آمد آمد..... با کیسه‌ای نان خشک و بطری آب و دسته سبزی یا شایدم علف. فاطمه، خودش را بدو بدو به مادر رسانده و زود فواد را در آغوش او می‌گذارد. مادر به محض دیدن فاطمه و فواد خوراکی‌ها را در گوشه‌ای گذاشته و شروع به شیر دادن فواد می‌کند. اما کدام شیر! مادری که در آن سه روز فقط کمی علف پخته خورده مگر شیر دارد؟ فواد با شکایت می‌زند زیر گریه و ناراحت از نبودن شیر می‌شود پس از آن همه انتظار. فاطمه تند تند نان‌ها را در آب زده و در دهان مادر می‌گذارد. کاش معجزه شود و مادر بتواند فواد را سیر کند. مادر دست فاطمه را می‌گیرد و با اشاره به فاطمه می‌گوید: «اول خودت بخور.» فاطمه با بغض می‌گوید: «فواد مهم‌تر است.» مادر کاش بتوانی به فواد شیر دهی...»

آنچه علم می‌گوید و آنچه در واقعیت است!

علم می‌گوید: «والدین در ایجاد یک برنامه غذایی مناسب نقش مهمی دارند.» من شهری را می‌شناسم که یک مادر برای تهیه تکه نان شرمندۀ فرزندانش می‌شود. علم می‌گوید: «کودک شما باید انواع پروتئین، کربوهیدرات، فیبر و سبزیجات را در رژیم غذایی روزانه خود داشته باشد» من مردمی را می‌شناسم که از گرسنگی علف می‌خورند و همان علف باید بشود برایشان ویتامین و پروتئین و... علم می‌گوید: «بدن کودکان روزانه به انواع گروه‌های غذایی نیاز دارد.» من کودکی می‌شناسم همه داشته‌اش برای خوردن، نان خشک و آب است.



مقاومت

نام محور مقاومت را در رسانه‌های مختلف از فضای مجازی گرفته تا تلویزیون و... زیاد شنیده‌ایم. این روزها تمام مردم جهان حرف از محور مقاومت می‌زنند؛ مقاومتی که محکم و استوار قدم برمی‌دارد تا به یاری خدا ظلم را در جهان ریشه کن کند. شاید بارها این سؤال برایتان پیش آمده باشد که محور مقاومت از کجا شروع شد؟

گردآورنده: مهدی سلیمانی



محور مقاومت

محور مقاومت یا جبهه مقاومت به مجموعه‌ای از کشورها و گروه‌های نظامی مسلمان و شیعه گفته می‌شود که هدف مشخصی دارند و آن آزادی فلسطین و پایان دادن به عمر اسرائیل است. زمانی که کشور فلسطین مورد حمله و تجاوز این رژیم کودک‌کش قرار گرفت دولت‌هایی مانند ایران، سوریه، عراق و لبنان به مبارزه علیه او پرداختند و جنبش‌هایی به نام جنبش جهاد اسلامی، جنبش حماس، جنبش حزب‌الله و جنبش انصارالله تشکیل شد.

قلب محور مقاومت

از آنجایی که کشور جمهوری اسلامی ایران در دوران هشت ساله دفاع مقدس توانست به یاری خدا پرچم ایران را با اقتدار افراشته نگه دارد، محور مقاومت نیز با الهام از شعارهای انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت.

شهید سیدحسن نصرالله، سیدعلی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران را رهبر محور مقاومت معرفی می‌کرد و جمهوری اسلامی ایران را قلب و پایه اصلی محور مقاومت می‌دانست.

خار چشم صهیونیست

سیدحسن نصرالله همان بزرگ مردی است که دشمن زبون سال‌ها توطئه ترورش را در سر می‌پروراند، چرا که او با اقتدار از فلسطین و مردم مظلومش دفاع می‌کرد و به همین خاطر خار چشم صهیونیست بود. سیدحسن در سال‌های نوجوانی پا به عرصه مبارزه با ظلم و استکبار گذاشت. او از همان سال‌ها مبارزه با اسرائیل را آغاز کرد.

سید مقاومت

این سید عزیز به فنون نظامی علاقه داشت و دوره‌های مختلف نظامی و چریکی را پشت سر گذاشت. او آنقدر در مدیریت و فرماندهی توانایی داشت که به عنوان نماینده جنبش امل منصوب شد و بعدها هم رهبری حزب‌الله را بر عهده گرفت. اقتدار او در رهبری موجب شد جنوب لبنان از دست رژیم منحوس صهیونیستی آزاد شود. از این رو به این سید عزیز لقب «سید مقاومت» دادند و او یکی از رهبران قدرتمند جهان عرب و خاورمیانه شناخته شد. سیدحسن نصرالله علاقه زیادی به رهبر عزیزمان داشت تا جایی که در وصف مقام معظم رهبری فرمود: «برای خیر دنیا و آخرت‌تان به شما وصیت می‌کنم که ایمان‌تان به رهبری حضرت امام خامنه‌ای که سایه‌اش مستدام باد، قوی و محکم باشد.»

شهادت در نظر ما یعنی پیروزی

سیدحسن نصرالله که تا همیشه نامش بر پیشانی مقاومت می‌درخشد، شیفته شهادت بود، چرا که خود ایشان فرمود: «شهادت در نظر ما یعنی پیروزی، نه شکست. خطرناک‌ترین چیز برای صهیونیست این است که با کسانی روبروست که چنین اندیشه‌ای دارند.» و سرانجام ترس و وحشت صهیونیست از حق و عدالت موجب شد که سیدحسن در ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۴ مصادف با ۶ مهر ۱۴۰۳ شمسی به دست دشمن جنایتکار یعنی اسرائیل به شهادت برسد. غافل از اینکه با شهادت او مسلمانان جهان بیدارتر می‌شوند و این بیداری را همه جهانیان با چشمان خود دیدند؛ بیداری از جنس مقاومت که سرآغاز نصرالله است. سرآغازی که ترس بر پیکره دشمن انداخت. سیدحسن نصرالله با شهادتش همچون دانه‌ای در زیر خاک، جوانه زد و نیرویی تازه در روح و جان سربازانش دمید. آغاز نصرالله از شبی نمایان شد که صدها موشک ایرانی بر دشمن هجوم بردند و خواب را از چهره پلیدش ربودند. اقتدار این پیروزی بزرگ موجب شد که رسانه‌های سراسر جهان خواسته یا ناخواسته به عزت غیرت ایرانی اعتراف نمایند. اینک در ابتدای راهی تازه هستیم. آغازی زیبا تا قلب تل‌آویو را نشانه برویم و در قدس نماز را به پای داریم. سیدحسن نصرالله پایانش را با آغازی زیبا شروع کرد و بهار را در دل‌مان چنان جاری ساخت که هیچ زمستانی نتواند شکوفه‌های ایمان‌مان را نشانه برود.



یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

فکرش را هم نمی کردم!

حاج یونس می گوید: «بله این دستور امامه و ما حق داریم از رهبرمون پیروی کنیم، ولی امام نگفتن ۱۳ ساله‌ها بلند شن بیان جبهه. عزیزم برو درس بخون. مملکت دکترو مهندس هم می‌خواد.»

حاج یونس با صدای آقا کاظم یکی از نیروهای اطلاعات عملیات سرش را به طرف سنگر می‌چرخاند:

«چی شده حاجی صدات کل جبهه رو برداشته، فقط مونده صدام بیاد و بگه عیب نداره شما که از ریز و درشتتون اومدین خُب این ۱۳ ساله هم روش.»

«آقا کاظم اینا توی جبهه دست و پا گیر می‌شن سن شون کمه. حاجی به حسین نگاه می‌کند: «امروز رو می‌سپارم به دست آقا کاظم، فردا اول وقت برمی‌گردی.»

آقا کاظم لبخند می‌زند: «حاجی من می‌خوام برم واسه شناسایی منطقه.» حاج یونس سرش را رو به حسین می‌چرخاند: «فعلاً توی سنگر بشین تا با بچه‌های تدارکات برت گردونم.»

حاج یونس این را می‌گوید و از سنگر بیرون می‌رود. اشک از گوشه چشمان حسین می‌چکد: «آقا تو رو خدا، شما به فرمانده یه چیزی بگین راضی بشه ما بمونیم. قول می‌دم جلو دست و پا نباشم. اینجا بمونم منو برمی‌گردونه. بذارین منم باهاتون بیام.» آقا کاظم گوشه لبش را می‌گزد: «جایی که من می‌خوام برم خطرناکه، عزیزم تو سنت کمه و کاری از دستت توی جبهه ساخته نیست.»

حسین باز می‌زند زیر گریه. آقا کاظم می‌گوید: «باشه، می‌پرمت. اما قول بده از کنار من و باقی بچه‌ها تکنون نخوری.»

هر دو از سنگر بیرون می‌روند. دانه‌های درشت برف یکی پس از دیگری از دل آسمان جدا می‌شوند. حسین دستانش را جلو دهانش می‌گیرد و ها می‌کند.

حاج یونس از عصبانیت رگ گردنش پُر نفس می‌زند. نزدیک‌تر می‌شود و می‌پرسد:

«اسمت چیه؟»

«حسین.»

«چند سالته؟»

«۱۳ سال!»

«کی به تو گفته بیای جبهه؟»

«حسین به آرامی لب تکان می‌دهد:

«امام خمینی.»

حاج یونس می‌گوید: «امام گفت بفرما جبهه؟»

«چند روز پیش توی سخنرانی هاشون فرمودن جبهه‌هارو خالی نذارین.»



آقا کاظم حواسش به حسین است. همگی از دل کوه بالا می کشند. پاهای توی پوتین یخ زده. حسین کم کم انگشتانش بی حس می شود. آقا کاظم نگاهش می کند: - سردت که نیست؟ - تحمل می کنم آقا.

به باریکه راه می رسند. آقا کاظم می گوید: «برای حمله به انبار مهمات دشمن این بهترین راهه. سنگرهای دشمن اون پایینه و از این قسمت کسی متوجه وجود ما نمی شه، با یه حمله غافلگیرانه می شه حقشونو کف دستشون گذاشت. عجب راهکار توپی. الان یه مدته داریم شناسایی می کنیم. بالآخره امروز بهش رسیدیم...»

آقا کاظم هنوز مشغول حرف زدن است که نگاهش می افتد به چند تا بعثی:

- خدای من دشمن اینجاست. کلی اطلاعات هم اموئه. اگه ما رو ببینن منطقه لو میره.

آقا کاظم رو می کند سمت یکی از نیروها: «اطلاعات رو می دم به تو، نگهشون دار. من میرم چند متر جلوتر و پا می ذارم به فرار که منو دنبال کنن، این طوری از راه اصلی دور می شن. شما می تونین برگردین منطقه. نه عملیات لو میره نه شما رو می بینن.»

حسین با بغض به زبان می آید: «شما از بهترین نیروهای اطلاعات و عملیاتی. به درد جبهه و جنگ می خوری. من اسم شما رو زیاد شنیدم. نباید برید.» باقی بچه ها هم به زبان می آیند: «یکی از ما میره. بهتره شما همین جا بمونین.» آقا کاظم، حسین را کنار خودش می نشاند: «سر جای من بشین. تا من سینه خیز برم جلو و بعد ستون بشم دشمن منو ببینه.» حسین بغضش می ترکد: «شما و نیروها تون نباید برید. به وجود شما نیازه.» حسین بدون اجازه از جایش بلند می شود. آقا کاظم می خواهد دستش را بگیرد، نمی تواند.

حسین سینه خیز می رود به طرف جلو و تو چشم به هم زدنی از جلو دشمن رد می شود. صدای تیر می آید و بعد هم بوی خون تازه. بچه های اطلاعات عملیات به آرامی دور می شوند. آقا کاظم بر می گردد و به خون حسین که روی برف ها ریخته نگاه می کند:

- خونش روی برف تصویر گل لاله شده. دلم می خواد

زود برگردم و از حسین و شجاعتش

برای حاج یونس تعریف کنم.



علیرضا شهید ۱۳ ساله

که موقع شهادت حضور مقدس امام حسین (علیه السلام) را بر بالین خود احساس کرده بود، برایشان سلام داد و جانش را فدای امام و انقلاب کرد.

دلم در جبهه جا مانده!

علیرضا از جبهه که برگشت دیگر آرام و قرار نداشت. جسمش خانه بود و روحش در جبهه. مدام لحظات زیبای جبهه را توی ذهنش مرور می کرد، آه می کشید و با خودش می گفت که ای کاش دوباره راهی جبهه شوم، اما سن علیرضا هر بار مانع از رفتن او به جبهه می شد.

۱۳ ساله ای که عاشق جبهه شد...

علیرضا محمودی پارسا و رضا جهازی دو دوست خیلی صمیمی بودند. با شروع جنگ تحمیلی عشق به جبهه رفتن در وجود هر دو آنها شعله ور شد، اما سن علیرضا و رضا خیلی کم بود و اجازه جبهه رفتن به این دو دوست داده نمی شد. با تلاش زیاد علیرضا موفق شد به همراه بسیجی ها و اهل مسجد در نوروز سال ۱۳۶۱ به جبهه برود. این قشنگ ترین لحظات عید برای علیرضا بود. او روزهای زیبای نوروز را در جبهه مهاباد گذراند.



شهید رضا جهازی

به آغوش جبهه

سن و سال کم نتوانست بین علیرضا و جبهه جدایی بیاندازد. بالآخره او به همراه دوستش رضا جهازی در فروردین سال ۱۳۶۱ راهی جبهه شد و ۳ ماه در جبهه ماند. بعد از ۳ ماه برای امتحانات درسی برگشت و مشغول خواندن درس شد. علیرضا توانست با موفقیت امتحاناتش را پشت سر بگذارد و به کلاس سوم راهنمایی برود.

سلامی دوباره به جبهه

در تیرماه سال ۱۳۶۱ علیرضا به جبهه سومار رفت و از ناحیه سر و گردن و صورت مجروح شد. او را به بیمارستان بردند. وضعیت علیرضا چندان تعریفی نداشت. بعد از اینکه حالش کمی خوب شد دوباره راهی جبهه شد. وقتی شنید هم‌سنگرها و دوستانش شهید شدند ناراحت شد و با خودش گفت: «من باید برای انتقام خون دوستانم راهی جبهه شوم و با دشمن بجنگم.»

جبهه اندیمشک

علیرضا ۲۶ دی‌ماه ۱۳۶۱ باز هم عازم جبهه شد. این بار در جبهه اندیمشک با دشمن می‌جنگید که در عملیات والفجر مقدماتی در منطقه فکه با اصابت تیر و ترکش به دست و پا و روده و شکمش دوباره به شدت مجروح شد و او را در بیمارستان اصفهان بستری کردند.

تو رو خدا اجازه بدهید دوباره بروم!

مادر شهید درباره علیرضا می‌گوید: «خودم را به بیمارستان رساندم. صدای علیرضا توی گوشم پیچید که می‌گفت مامان، مامان. به طرف صدا برگشتم. صورتش حسابی زخمی بود و در نگاه اول او را نشناختم. از صدایش فهمیدم که علیرضای من است. خون روی صورتش لخته شده بود و وضع خوبی نداشت. برای اینکه راحت نفس بکشد به گلویش وسیله‌ای برای نفس کشیدن وصل کرده بودند. من و پدرش همین که نزدیکش شدیم صدای عجز و ناله علیرضا بلند شد. داشت برای جبهه رفتن التماس می‌کرد. با آن وضعیت یک ریز می‌گفت: «تو رو خدا بذارید من برگردم جبهه. من باید برگردم. مامان بابا را راضی کن تا من دوباره به جبهه برم.»

سلام بر شهادت

علیرضا محمودی پارسا در تاریخ ۲۳ تیر سال ۱۳۴۸ در تهران متولد شد. در تاریخ ۲۶ دی‌ماه سال ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی فکه مجروح و در ۲۹ دی‌ماه به شهادت رسید. مزار مطهر این شهید عزیز در گلزار شهدای امامزاده محمد (ع) کرج می‌باشد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

وصیت شهید برای مکان مزارش:

جنازه‌ام را در مزار شهدای کرج، امامزاده محمد (ع) دفن کنید. اگر مکانی داشت در جوار دوستم رضا جهازی و اگر مکان نداشت نزدیک‌ترین جا به او من را دفن کنید.



نامه های آسمانی

سلام دوستان عزیز، آیا می دانید زمانی که هنوز گوشی همراه اختراع نشده بود و شبکه های اجتماعی در دسترس نبود چگونه باهم ارتباط برقرار می کردند و از حال هم باخبر می شدند؟

یکی از بهترین و پرطرفدارترین وسیله ارتباطات آن زمان، نامه بود. مردم پیام هایی را که می خواستند به کسی که از آنها دور است برسانند در نامه های می نوشتند و نامه را داخل پاکت می گذاشتند. بعد آدرس خود و آن شخص را پشت و روی پاکت می نوشتند. تمبری روی آن می چسباندند و نامه را داخل صندوق پست می انداختند. روزها طول می کشید که نامه آنها به دست شخص مورد نظر می رسید، جوابش را می نوشت و برای آنها پست می کرد. چقدر انتظار می کشیدند تا جواب نامه بیاید. گاهی این انتظار شیرین بود و گاهی هم تلخ.

جبهه و دلتنگی هایش

دوران هشت سال دفاع مقدس هم نامه نقش مهمی در روحیه دادن به رزمندگان داشت. خیلی وقت ها یک نامه ساده از یک کودک می شد بمب انرژی برای رزمندگان. یکی از این نامه های زیبا، نامه زهرا دختر ۹ ساله است. او در نامه اش حال رزمندگان را پرسیده و توضیح داده که چطور پول هایش را جمع کرده تا برای رزمندگان نان بخرد. در قسمتی از این نامه می خوانیم:

سلام به رزمندگان اسلام، اسم من زهرا می باشد. این هدیه را که نان خشک و بادام است برای شما فرستادم. پدرم می خواست به جبهه بیاید، ولی او با موتور زیر ماشین رفت و کشته شد. من ۹ سال دارم و نصف روز را در مدرسه و نصف دیگر را قالی بافی می روم.....

جبهه و دلتنگی هایش

خیلی از رزمنده ها بودند که ماه ها یا سال های زیادی را در جبهه به سر می بردند و با جان و دل با دشمن می جنگیدند. بعضی اوقات هم بدجوری دلتنگ پدر و مادر یا فرزندان شان می شدند. اینجا بود که به نوشتن نامه پناه می بردند تا دلتنگی هایشان را تسکین دهد و آرام شان کند. گاهی هم این نامه می شد آخرین نامه شان و بعد از نوشتن آن به شهادت می رسیدند. یکی از این شهدا، شهید «رضا قماطی» بود که بخشی از این نامه زیبا را باهم می خوانیم:

باسلام به حضور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نایب برحقش امام خمینی و به حضور محترم خانواده، نامه ام را شروع می کنم. ان شاء الله که حال تان خوب باشد. اگر از حال اینجانب خواستار باشید به حمد الله سلامت هستیم و هیچ ناراحتی نداریم به جز دوری شما. ما الان در سنگر مشغول نوشتن نامه هستیم و حالمان خوب است...

دل خان برای جبهه می تپید

خیلی از دانش آموزان در مدارس درس می خواندند، اما دل شان همیشه برای حال و هوای جبهه می تپید. تنها مسکن این دل های ناآرام، نوشتن نامه برای رزمندگان بود. گاهی هم عکس های خودشان را برای رزمندگان می فرستادند و شادی هایشان را با آنها تقسیم می کردند. در اینجا قسمتی از یک نامه که توسط تعدادی از دانش آموزان برای رزمندگان نوشته شده را باهم می خوانیم:

برادر! سلام مرا به برادران رزمنده برسان. راستی برادر خبر داری که صدام کافر می خواهد خاک ایران را ترک کند و جنگ را تمام کند، ولی ما تا پای جان ایستاده ایم. وقتی که آمدید به من خبر بدهید و مرا خوشحال سازید و اگر شد به نیشابور بفرمایید تا باهم بیشتر آشنا شویم و من اگر ۳ ماه تعطیلی به تهران بیایم به خانه شما می آیم و سری می زنم. برادر گرمی می شود از عکس های خودتان به من بدهید. من هم عکسم را برای شما پست کردم. عکسی از رهبر کبیر انقلاب به شما یادگاری می دهم که عکس حقیقی است. این عکس آمدن امام به ایران است که در قم ملاقات می کردند...

A detailed illustration of four different bird species perched on a branch. The birds are shown in various poses, highlighting their unique plumage and colors. The species include a small brown and white bird, a larger bird with a red head and yellow body, a bird with a blue and yellow head, and a bird with a green and yellow head. The illustration is set against a plain white background.

یا سلام به ایا زمان عا
 در روز به امام خمینی
 سلام به رزمندگان اسلام
 اسم من زهره است و پدر این مرد
 که نان خشک و یا ۴ است برای
 فرستاد پدر می تواند سه جبهه بینا
 ولی او با خود و زهره مادرش رفت
 و نشسته شد و ۹ سال دارم و رفت
 روزی سه و رفت دیگر اقای باقی
 میروم مادر مرا میزند مادر میزند پدرم
 روزی که با کتی و من ۹۲ روز که در دنیا
 تا برای شعله زهره زان و شعله تا
 بفرستم از خدای عز و جل که این مرد
 از یک سینه قبول کند و پس از پدر
 که با پدر از خرد و مادر میفری
 شکر من تا خردی داشته باشم مادرم
 اهل و منزل و تقی برادر کوچکم
 نسکامی رسانم خدا را شکر
 خدا را ستودار ان اسلام یا سلام
 ۵۳۱۸



آدرس فرستنده: اهواز - محمدی پ
۱۳۵۶
۶۱۴۸۵
۴-۳۸



باید خیلی زود آتش رو
مهار کنیم وگرنه
همه ساختمان خوراک
حریق می شه.

همگی از داخل ساختمان
بیابن بیرون!
هیچ کس داخل ساختمان
نباشه.

ما که نمی تونیم آتش رو
مهار کنیم زنگ بزنی
به ۱۲۵

واااای
خدای من آتش همین طور
داره زیاد می شه.

باید خودمون رو
داخل ساختمان برسونیم.
آتش نباید همین طور
زیاد و زیاد بشه.

نه اون قسمت دوباره
شعله ور شده.

خدا رو شکر
آتش داره مهار
می شه.

آخه چرا؟
لازم می شه.

خانم این کارت های
اعتباری منو بگیر
پیش خودت باشه.

خانم خدانگهدار
شاید دیگه منو
نبینی.

الو خانم
می تونی بیای
ساختمان پلاسکو.

فاطمه بگزاده

تصویرگر: سمیه سادات شفیعی

بله اما تا شنیدم این اتفاق افتاده دیگه برای عوض کردن لباس هم نرفتم ایستگاه. مستقیم اومدم و لباس یکی از بچه‌ها رو پوشیدم.

مگه تو نرفته بودی امتحان بدی؟



آقای داماد مبارک باشه شنیدم تا چند روزه دیگه عروسیته.

تاببینیم خدا چی می‌خواد.



شاید به کمک نیاز داشته باشن. بهتره عجله کنیم.

انگار دارن می‌گن ساختمون داره فرو می‌ریزه.

درسته، پس باید زودتر داخل بشیم ممکنه کسی توی ساختمون باشه.

یا خدا آتش نشان‌ها زیر آوار موندن.



خدا روشکر کارت‌ها رو دادم دیگه دینی گردنم نیست.

خدایا خوشحالم که در راه تو دارم شهید میشم.



پیکر مطهره‌ها از آتش نشان‌ها رو از زیر آوار بیرون کشیدن.

حدود ۳۰ الی ۴۰ تا از آتش نشان‌ها زیر آوار مفقود شدن.



تعداد شهدای بسیجی آتش نشان به ۱۶ تن رسید. خبر رسید بعضی‌ها توی بیمارستان به شهادت رسیدند.



ایران در المپیک و پارالمپیک ۲۰۲۴

گردآورنده: خاتون تهرانی



ایران در بازی‌های پارالمپیک تابستانی ۲۰۲۴ امسال شرکت کرد. این دور از مسابقات جهانی از ۷ تا ۱۸ شهریور امسال برگزار شد. پاریس در کشور فرانسه میزبان این دور از مسابقات بود. ایران نیز برای دهمین بار در پارالمپیک شرکت کرد. نخستین حضور کشورمان در این بازی‌ها به سال ۱۹۸۸ باز می‌گردد. ایران در این دوره با ۶۵ ورزشکار حاضر شد که این ورزشکاران در ۱۰ رشته به رقابت پرداختند. حاصل تلاش این ورزشکاران ایرانی، ۸ مدال طلا، ۱۰ مدال نقره و ۷ مدال برنز است.

امیر حسین علیپور

پرتاب وزنه - مدال طلا



امیرحسین علیپور ضمن شکستن رکورد مسابقات قهرمانی جهان موفق به کسب نشان طلا در پرتاب وزنه در کلاس F۱۱ شد. این ورزشکار نخستین مدال‌آور طلایی تیم ایران در مسابقات قهرمانی جهان پارادو و میدانی کوبه ژاپن مدال خود را به آیت‌الله سیدابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور شهید تقدیم کرد. امیرحسین علیپور که طلای مسابقات جهانی بازی‌های پاراآسیایی ۲۰۲۲ هانگژو را نیز در اختیار دارد، در مسابقات پارالمپیک امسال هم با رکورد ۱۴/۷۸ ضمن شکستن رکورد آسیا در رده نخست ایستاد و به مدال طلا دست یافت.

ساره جوانمردی

پاراتیراندازی - مدال طلا



ساره جوانمردی عضو تیم ملی پاراتیراندازی ایران در هفدهمین دوره بازی‌های پارالمپیک موفق به کسب مدال طلا این رشته شد تا نخستین مدال طلای کاروان ورزش ایران در این دوره از بازی‌ها به دست بیاید. وی پس از قهرمانی قرآن کریم را بوسید. در ویدئوهایی که لحظات بوسه ساره جوانمردی بر قرآن کریم به تصویر کشیده است، می‌توان اشک شوق را در نگاه این بانوی قهرمان دید.

ایران همواره در بازی‌های المپیک نقش فعال داشته که این حضور رسمی در بازی‌های المپیک تابستانی ۱۹۴۸ تا بازی‌های المپیک تابستانی ۲۰۲۴ ادامه داشته است. در این سال‌ها ورزشکاران ایرانی موفق شدند تا در مجموع ۸۸ مدال برای کشور به دست آورند. ۲۷ مدال طلا، ۲۹ مدال نقره و ۳۲ مدال برنز در این سال‌ها با تلاش ۷۰ ورزشکار ایرانی در ۱۹ دوره از این بازی‌ها به ایران تعلق گرفته است.

محمد هادی ساروی کشتی فرنگی - مدال طلا



محمد هادی ساروی دارکلایی، کشتی‌گیر فرنگی‌کار، عضو و کاپیتان تیم ملی ایران است. او در المپیک ۲۰۲۴ پاریس موفق به کسب مدال طلا شد. این قهرمان از سال ۱۳۹۰ وقتی که ۱۴ ساله بود به صورت جدی وارد رشته کشتی شد. وی فارغ‌التحصیل کارشناسی رشته تربیت بدنی است.

مبینا نعمت‌زاده تکواندو - مدال برنز



مبینا نعمت‌زاده با ۱۹ سال سن، توانست پرچم ایران را در المپیک امسال بالا ببرد. این تکواندوکار ایران، زاده ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۴ است. این بانوی ورزشکار در بازی‌های المپیک تابستانی ۲۰۲۴ به مدال برنز دست یافت و دومین مدال‌آور زن ایران در تاریخ المپیک لقب گرفت. این خانم ورزشکار جهانی مدال خود را به امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) اهدا کرد و در این باره گفت: «عهد بسته بودم مدال‌م را به امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) و مردم شریف ایران هدیه کنم.»

ورود بهترین رفیق به خانه ما

شیرین ترین عضو خانواده

گردآورنده: لیلا قاسمی

کوچک که بودم یعنی درست وقتی دو سالم بود، مادر بزرگم به رحمت خدا رفت و پدر بزرگم پیش ما ماند.

پدرم او را با عشق پیش خودش آورد تا پدر بزرگ آخرین سال‌های عمرش را با شادی کنار فرزند و نوه‌هایش سپری کند. باورتان می‌شود من تا سال‌ها فکر می‌کردم تنها بچه‌ای در دنیا هستم که دو تا بابا، یک جا، در یک خانه دارم؟!

خوب یادم هست سال‌ها قبل، وقتی پدر بزرگ هنوز جوان بود، من از اولغتهای جدید یاد می‌گرفتم و حالا پدر بزرگ هر روز که می‌گذرد، خیلی از همان لغتها را فراموش می‌کند. کودک که بودم، با ذوق و شوق پدر بزرگ دندان‌های شیری‌ام دانه‌دانه درمی‌آمد و حالا که نوجوان شده‌ام دیگر بی‌دندان نیستم ولی دندان‌های دائمی پدر بزرگ با پیر شدنش می‌افتد و او روز به روز بی‌دندان‌تر می‌شود. غذاهای من از فرنی و سوپ و غذاهای آبکی که در اوایل کودکی می‌خوردم تبدیل به پلو و چلو شده است و غذاهای پدر بزرگ تبدیل به آش و سوپ و آبگوشت می‌شود.

و این جوری بود که فهمیدم او روز به روز پیرتر و من روز به روز بزرگتر می‌شوم.





پیش به سوی پیتزا

ما یک خانواده پر جمعیت هشت نفره هستیم که گاهی به خاطر مشغله‌های کاری زیاد مادرم، غذا را از بیرون تهیه می‌کنیم. آن روز هم جز خواهر کوچکم که نوپا بود و غذایش جدا و پدر بزرگ که مریض بود، قرار شد بعد از مدت‌ها پیتزا از بیرون سفارش دهیم. مطمئن بودیم پدر بزرگ با آن حالی که دارد به اطراف توجهی نکرده و متوجه خوردن پیتزای ما نمی‌شود. پس مامان سوپ داغ را جلوی او گذاشت و جعبه پیتزا را جلوی ما و همه مشغول خوردن غذا شدیم. پدر بزرگ بی حال کنار سفره نشست و یکی دو قاشقی سوپ خورد و بعد به جعبه پیتزای ما خیره شد. همه در دلمان ناراحت بودیم که او نه تنها اشتها بلکه توانی برای خوردن سوپش هم ندارد. مادرم بی‌اشتهایی پدر بزرگ را که دید اشک در چشمانش جمع شد و گفت: «آخه اگه این سوپ رو هم نخورید که حالتون خوب نمی‌شه.» پدر بزرگ با همان چشمان بی حال و دستان لرزان و صدای گرفته چیزی گفت که همه خیالمان راحت شد که حالش رو به بهبود است: «این سوپ برای آدم مریضه. من الان فقط پیتزا با سس قرمز میل دارم.»

یک هیچ به نفع پدر بزرگ

یادم می‌آید که زمستان بود و هوا سرد و برفی. همه چیز عالی بود تا اینکه پدر بزرگ سرما خورد. همه می‌دانستیم که مریضی پدر بزرگ مساوی است با بد غذایی، بهانه گیر شدن و خلاصه رفتن شور و حال از خانه. پس مامان و بابا بعد از کلی دکتر و دوا و آمپول، پدر بزرگ را بستند به آب میوه، فرنی و نوشیدنی‌های گرم. آن روز وقتی پدر بزرگ بی حال و بهانه‌گیر توی جایش خوابید، کمی پهلوی به پهلوی شد و وقتی دید خوابش نمی‌برد، درخواست چای کرد. همه می‌دانستیم پدر بزرگ بیشتر چای را به خاطر قندش می‌خورد تا خودش، اما در آن موقعیت هیچ‌کس جرأت اعتراض نداشت و او با خیال راحت دوسه تایی قند با چای اش خورد.

بزم لطفاً نمیر!!



اوستا حسن گفت: «من کمی مریض احوالم. باید هرچه زودتر خودم را به طبیب نشان بدهم. من پولم را به تو می‌دهم، به شرطی که تو زود پول را به من برگردانی.»



روزی روزگاری در زمان‌های قدیم توی یک روستا دوتا اوستا بودند: اوستا رجب، اوستا حسن. این دو اوستا باهمدیگر کار بنایی می‌کردند. یک روز اوستا رجب به اوستا حسن گفت: «من می‌خواهم یک زمین کشاورزی بخرم. پولم کم است. تو مزد بنائیات را به من می‌دهی؟»



اوستا رجب با پولی که از اوستا حسن قرض کرد، رفت و برای خودش یک زمین کشاورزی خرید و گندم کاشت.

چند روز گذشت و اوستا حسن دید نه خبری از اوستا رجب است و نه خبری از آمدن پولش. شال و کلاه کرد و برای گرفتن پولش به در خانه اوستا رجب رفت.



فردا که شد اوستا حسن دوباره رفت در خانه اوستا رجب. اوستا رجب تا او را دید گفت: «گوسفندانم خیلی لاغر بودند. کسی آنها را نخرید. گفتند تا چاق نشوند نمی‌خریم. نگران نباش می‌خواهم علف و جوشان را زیاد کنم، آن وقت زود بزرگ می‌شوند و می‌فروشمشان تو هم با خیال راحت می‌توانی بروی پیش طبیب و مریضیات را خوب کنی.»



اوستا رجب لبخندی زد و گفت: «به‌به دوست و همکار گرامی از این ورها! نگفتی دلمان برایت تنگ می‌شود. چه خبر؟»
اوستا حسن سرفه‌ای زد و گفت: «با اجازه آمدم پی پولم!»
اوستا رجب خندید و گفت: «چه خوب یادم انداختی، اما الان که ندارم. چند وقتی است که کار بنایی نکردیم، اما قول می‌دهم فردا چندان از گوسفندانم را بفروشم و پولت را بدهم.»

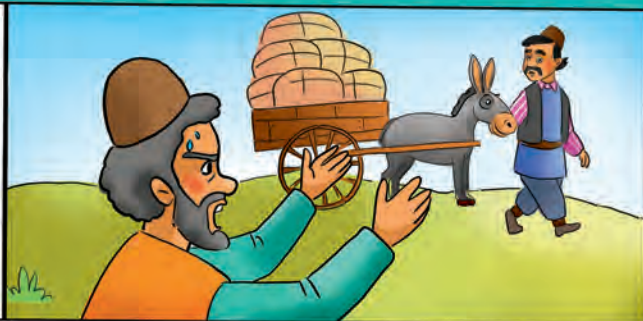


اوستا حسن هر روز به زمین کشاورزی اوستا رجب سر می‌زد. وقتی می‌دید گندم‌ها طلایی شدند و بزرگ، خیلی خوشحالی می‌کرد. تا اینکه موقع چیدن گندم‌ها رسید.



اوستا رجب کیسه‌های گندم را یکی یکی بار ارا به کرد و گفت: «نه اوستا جان. تو راضی می‌شوی که من بیشتر سود نکنم. گندم‌ها را توی انبار خانه می‌گذارم و توی زمستان می‌فروشم، تا سود زیادی کنم. آن وقت با کمال میل پول تو را هم پس می‌دهم. به همین راحت. نگران نباش و برو خانه استراحت کن.»

اوستا حسن با کف دست زدر روی سرش و صدایش را بالا برد و گفت: «مرد حسابی دیگر نمی‌توانم به راحتی نفس بکشم. دارم می‌میرم. آن وقت تا زمستان صبر کنم. ای بابا قدیمی‌ها ضرب‌المثل درستی زدند. بزرگ نمیر بهار میاد، کمبزه با خیار میاد. حالا شده ماجرای من.»



بزرگ نمیر بهار میاد، کمبزه با خیار میاد، این ضرب‌المثل را برای آدم‌هایی به کار می‌برند که مدام وعده الکی و سرخرمنی می‌دهند. آدم‌هایی که زیر وعده‌شان می‌زنند و هیچ جور راضی نیستند به آن عمل کنند. به همین خاطر بهانه و وعده‌های دور و دراز می‌دهند.



یک هفته، دوهفته، سه هفته، چهار هفته گذشت و اوستا حسن باز برای گرفتن طلبش راهی شد. اوستا رجب این بار گفت: «گوسفندانی که می‌خواستیم بفروشم همگی ماده بودند، حالا هم حامله شدن. توی شکمشان بره هست. اگر بفروشم ضرر می‌کنم. چیزی به تابستان نمانده گندم که برداشت کنم، اول پول تو را می‌دهم.»



اوستا حسن که مدام سرفه می‌زد و حالش بدتر شده بود خودش را به زمین کشاورزی رساند. اوستا رجب در حال برداشت گندم بود. اوستا حسن به طرفش رفت و گفت: «الو عده وفا، گندم‌هایت را هم چیدی. الان هم که می‌خواهی مثل باقی کشاورزان بفروشی‌شان. اینجا منتظر می‌مانم تا پولم را بگیرم.»



اوستا رجب افسار الاغ را گرفت و با خوشحالی در حالی که سوت می‌کشید به طرف خانه به راه افتاد.

نگین قم

خورشید با تمام قوا در دل آسمان شهر مدینه می‌درخشید. عده‌ای مرد پسران پسران خودشان را به در خانه امام کاظم (علیه‌السلام) رساندند. یکی از مردها نفس راحتی کشید و گفت: «زمان زیادی در راه بودیم، سؤال‌ها را که از امام پرسیم فردا اول وقت به شهر خودمان برمی‌گردیم.» مرد به در کوبید. در باز شد و کودکی پنج شش ساله در حالی که چادر به سر داشت رو بروی مردان ایستاد:

— سلام بفرمایید.

— سلام به شما بانو، امام تشریف دارند؟

— پدرم برای انجام کاری به مسافرت رفته‌اند.

مرد با ناراحتی به هم‌سفرانش نگاهی انداخت: «جواب این سؤال‌ها خیلی مهم است. بدون جواب نمی‌توانیم برگردیم. حالا باید چکار کنیم؟» یکی از مردها گفت: «شاید امام امشب برگشتند. بهتر است سؤال‌ها را توی برگه بنویسیم و به این بانو بدهیم. فردا صبح برای بردن جواب دوباره به اینجا بیاییم.» مرد برگه را به دست بانو داد: «این سؤال‌ها تقدیم شما، بانو ممنون می‌شوم به دست پدرتان برسانید تا جواب‌ها را داخلش بنویسند.» مردها که رفتند صدای مادر به آرامی به گوش رسید:

— معصومه جان چه کسی بود عزیز کم؟

— عده‌ای شیعه بودند که با پدر کار داشتند.

شب گذشت و امام برگشت. معصومه به سؤال‌ها نگاه کرد:

— من همه این جواب‌ها را بلدم. آن بنده‌های خدا گفتند که از راه دوری آمده‌اند و باید زودتر برگردند.

در حالی که لبخند روی لبانش بود دوات و قلم را آورد و شروع کرد به جواب دادن.

صبح زود با صدای در، برگه را دستش گرفت و جلو در رفت. خودشان بودند همان مردهای دیروزی.

— امام برگشتند؟

— خیر، پدرم هنوز از سفر نیامده‌اند.

مرد آهی بلند کشید: «باید همین الان به شهر خودمان برگردیم، خدای من حالا چکار کنیم؟»

معصومه به آرامی برگه را از زیر چادرش بیرون آورد و طرف مردها گرفت:

— بفرمایید خدمت شما.

مردها با تعجب نگاهش کردند:

— یعنی امام برگشتند و جواب‌ها را دادند و دوباره به مسافرت رفتند؟!

— پدرم هنوز نیامدند. جواب‌ها را من برای شما نوشتم.

مردها تشکر کردند و به راه افتادند. بعضی‌هایشان ناراحت بودند و می‌گفتند:

— مگر به کودک جواب این سؤال‌های مهم را بلد است.

— جواب‌های به این مهمی را فقط و فقط امام می‌دانند و بس.

وسط راه توی بیابان مردها موفق به دیدار امام شدند. با خوشحالی اسب‌ها را نگه داشتند و به طرف ایشان پا تند کردند.

بعد از سلام و احوالپرسی برگه را به امام نشان دادند و گفتند:

— جواب این سؤال‌ها را بانویی از منزل شما نوشته است.

امام با دقت به جواب‌ها نگاه کردند و لبخندی زدند:

— تمامی جواب‌ها درست است. «فداها ابوها.»

امام به خانه برگشتند. معصومه در حال خواندن قرآن و دعا کردن بود. کتاب را بوسید و کنار پدر نشست:

— پدرجان این مردها از قم آمده بودند؟

— نه دخترم. از شهر دیگری آمده بودند.

— من یک روز از دهان مبارک شما بین حرف‌هایتان شنیدم که فرمودید:

— شهر قم مرکز دوستان و شیعیان ماست.

امام سر معصومه را بوسیدند:

— بله دخترم. شهری به نام قم در ایران است که روزی می‌شود مرکز دوستان و همه شیعیان ما.



بخونه و بگو!

بخونه و بخند!



میوه آبدار

- یه میوه خوشمزه، آبدار و شیرین نام ببر؟
- خیار!
- خیار کجاش آبدار و شیرینه؟
- با چای شیرین بخور، نظرت عوض می شه!



خواب

- فریدون شبها زود می خوابیده، دوستش ازش می پرسه: چرا زود می خوابی؟
- فریدون می گه: دیدم من که نمی تونم صبحها زود بیدارشم، گفتم لااقل شبها زود بخوابم!



سرما

- از غضنفر می پرسن: شهر شما چند ماه از سال سرده؟
- می گه: چهارده ماه!
- می گن: چطوریه، سال که دوازده ما بیشتر نیست؟!
- می گه: آخه تا دو ماه بعد از عید هم اینجا سرده!



برای پیدا کردن جواب آنها را برعکس بخوان!

آن چیست که تا اسمش را به زبان می رانی می شکند؟

آن چیست که هر چه آب در آن بریزند پر نمی شود؟

آن چیست که هر چه می دویم به آن نمی رسیم؟

آن کدام یک است که دو نمی شود؟

گلی است که اولش را حذف کنی، روی آب شناور می شود...؟

آن چیست که مالک از داشتن آن بی نصیب است ولی مستأجر آن را دارد؟



نام و نام خانوادگی: **محمد حسین ذوالفقاری**

تاریخ تولد: ۱۳۴۸/۱/۲

تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۰/۲۸

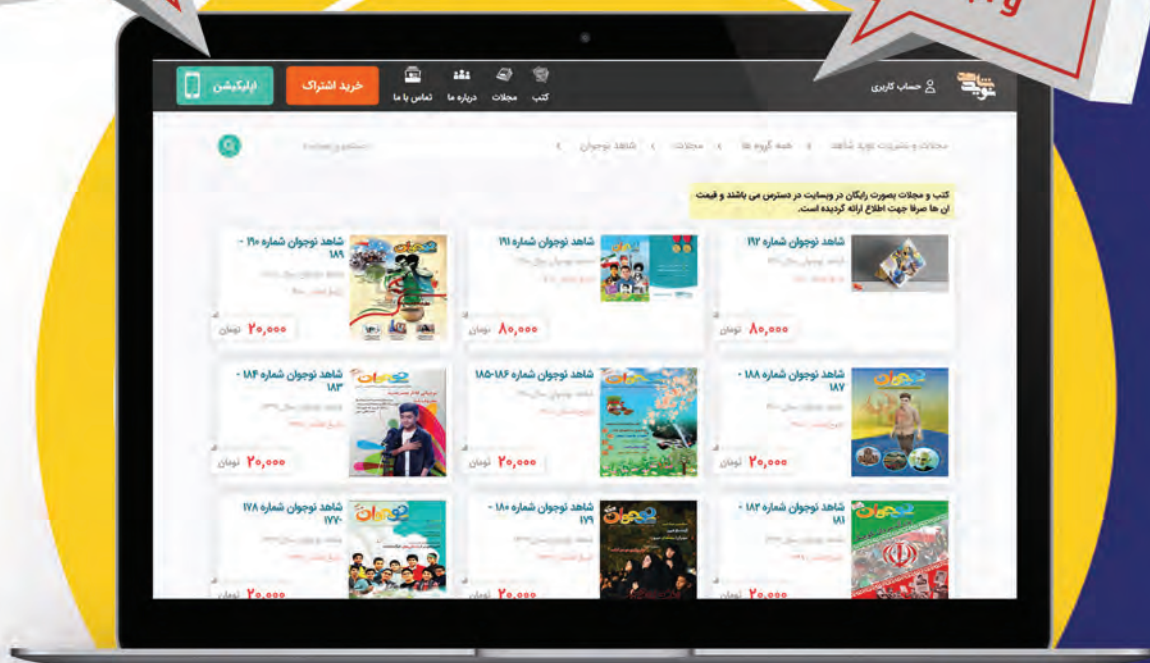
فرازی از وصیت نامه شهید محمد حسین ذوالفقاری (کوچکترین شهید دفاع مقدس)

سلام بر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و سلام بر امام خمینی و سلام بر ملت شریف ایران. به نام خدای درهم کوبنده ستمگران و به نام خدای یاری دهنده مستضعفان. ای دشمن بدان که ملت ما همیشه بیدار و پیروز خواهد بود. ای منافق! ای ستون پنجم! بدان که اگر اسلام در کشوری ریشه نهد دیگر جای تو نیست. ای دشمن به من نگاه کن ببین که چگونه آزادانه به جنگ با کفار می روم و جانم را در راه اسلام و قرآن و خدا فدا می کنم. خودت فکر کن ای منافق! که تو در راه چه کسی کشته می شوی به خاطر احساسات نفسانی و درونیت یا به خاطر شخص یا اشخاص یا برای خدا، معلوم است تو برای شخص و برای احساسات نفسانی و شیطانیت کشته می شوی چه بیهوده. درود بر آن کسانی که در راه حق راه پیمودند و در آن راه یک قدم عقب نگذاشتند و جان خود را نثار راه حق کردند.

ای ملت ایران! هرگز نگذارید فرزندانان در دامن این منافقین یا ستون پنجم گرفتار شوند. ای ملت ایران! از کودکی فرزندانان را خودساخته سازید که آینده فرزندانان خوب باشد. ای مردم! هرگز فرزندانان را به خاطر مال اندوزی و طمع دنیا بزرگ نکنید که دنیا شما و فرزندانان را در کام خود فرو می برد و از خدا دور می کند و بازگشت آنها را ناهموار می کند. ای مردم! به خدا خمینی را رها نکنید که حسینی است که اگر خمینی را رها کردید از اهل کوفه و شام هستید و از یزدیان زمانید اگر رهایش نکردید و پیرو او بودید از حسینیان و از پیروان خط راستین او هستید و «هل من ناصر ینصرنی» حسین را از زمین گرم کربلا لبیک گفته اید به امید این که چنین باشد. خدا حافظ. به امید پیروزی اسلام بر کفر.

مطالب متنوع،
سرگرم‌کننده
و جذاب

آموزش
مهارت‌های رفتاری
و اجتماعی



مجلات شاهد نوجوان را می‌توانید از سامانه الکترونیک مجلات
شاهد به آدرس mag.navideshahed.com دانلود نمایید.